

چهار

تاریخ زبان عربی

۱. درباره ی زبان های سامی

۱- خانواده ی زبانهای آسیایی- آفریقایی

اصطلاح زبانهای آسیایی- آفریقایی، بر مجموعه ی بزرگی از زبانهای غرب آسیا و شمال و شرق افریقا اطلاق می شود. این زبانها را به پنج شاخه ی معروف تقسیم نموده اند: سامی، بربری، مصری باستان، کوشی و چادی. زبان عربی جزء شاخه ی سامی زبانهای آسیایی- آفریقایی است. بعضی از دانشمندان اصطلاحات «زبانهای آسیایی- آفریقایی» و «زبانهای حامی- سامی» را یکی دانسته اند؛ زبان های بربری سودان، هوساء، فولبا، زبانهای کوشی (بشاریه، بجّه، ماهو، جالا، سومالی) را شامل خانواده ی زبان حامی می دانند. اما، حقیقت اینست که این دو اصطلاح مترادف هم نیستند. چنانکه زبان «فولبا» در خانواده ی زبانهای آسیایی- آفریقایی شامل نیست، در حالیکه عده ای از دانشمندان آنرا شامل این خانواده و جزء زبانهای حامی می دانند. به همین ترتیب زبان «هوساء» جزو زبانهای حامی- سامی نیست در حالیکه جزء خانواده ی زبانهای آسیایی- آفریقایی هست.

وجه مشترک این زبانها در بعضی از ویژگیهای ساختاری است، یعنی همه ی این زبانها به اصل واحدی که از آن منشعب شده اند، باز می گردند و سپس در طول تاریخ خصوصیات و ممیزات آنها از هم دور شده است.

۲- زبانهای سامی

وجود خانواده ی زبانی به نام سامی، از آنجا فهمیده شد که آشنایان با دو زبان عربی و عبری- در عصر اسلامی- وجود شباهتها و قرابتها میان این

دو را درک نمودند؛ سپس مقایسه‌ی این دو با زبان سریانی، وجود رابطه میان هر سه را ثابت ساخت. گویا ابن حزم اولین کسی بوده که گفته این زبانها از یک اصل منشعب شده‌اند.

اما پژوهشگران غربی در قرن شانزدهم، حین مطالعه و تحقیق روی کتاب مقدس که به زبان عبری قدیم است، برای فهم بعضی از جنبه‌های غامض متن عبری عهد قدیم (تورات)، از زبان عربی استفاده کردند. پس تحقیق در مورد زبان عربی و ارتباط آن با خانواده‌ای از زبانها، با جنبش اصلاحات دینی یکجا آغاز گردید. متن عهد قدیم، به زبان عبری است، اما دو سفر آن به زبان آرامی است. این امر باعث گردید که به زبان آرامی نیز توجه صورت گیرد. پس تحقیق حول زبانهای سامی باستان از مطالعه‌ی تورات که به زبانهای عبری و آرامی است، آغاز گردید، و برای فهم آنان از زبان عربی که زنده و مشهور بوده، استفاده صورت گرفت.

در قرن هفدهم عضو دیگر این خانواده یعنی زبان «جعز» (حبشی باستان) شناخته شد. شلویشر (Schlözner) اولین کسی بود که کوشید نام مشترکی به زبانهای عبری، عربی، آرامی و حبشی پیدا کند؛ او به نامگذاری فرزندان نوح - سام، حام و یافث - تمسک جست. کلاً از با توجه به شباهت نامهای بعضی از این زبانها، با اسامی فرزندان سام بن نوح، نام «زبانهای سامی» را بر آن نهاد. فقط بعد از تحقیق روی زبانهای هندواروپایی - در قرن نوزده - بود که مبنای اوشمندی برای صنف بندی زبان های سامی بوجود آمد. علاوه‌تاً محققین به پژوهشهای تاریخی و باستان شناسی نیز توجه کردند که بدینوسیله زبانهای دیگر این خانواده چون عربی جنوبی، اکدی و فنیقی را نیز شناسایی نمودند. گزینیوس زبان شناس آلمانی نحو و فرهنگ زبان عربی و آرامی را نوشت. او اولین کسی است که رمزهای خط مسند - یعنی خطی که نقشهای باستانی یمن به آن نوشته شده بود - را کشف نمود.

تحقیق منحصر به متون دینی و کتبی‌های باستانی نماند؛ عده‌ای از دانشمندان به تحقیق در لهجه‌های جدید عربی و آرامی و زبان‌های سامی جدید در حبشه پرداختند. طی این تحقیقات دریافتند که زبان مصری قدیم (قبطی)، اختلاف عمده‌یی با زبانهای سامی ندارد. بروگش (Brugsch) گفته بود «زبان باستانی مصر، سامی است». ارمان (Erman) زبانشناس دیگر حرف بروگش را تفسیر نموده و در همین رابطه او گفت که زبان مصر قدیم در زمانی نزدیک (متأخر) از خانواده‌ی زبانهای سامی جدا شده و چند هزار سال است که راه مستقلانه در پیش گرفته است. همین رابطه را میان زبانهای مسما به حامی، با زبانهای سامی تشریح نمود. با این تفاوت که زبانهای حامی در زمان دورتر از زبانهای سامی جدا شده‌اند. پس مشترکات زبان مصری قدیم با خانواده‌ی زبانهای سامی، بیشتر از زبانهای خانواده‌ی حامی است.

زبان دیگری که در مرحله‌ی بسیار کهن از شاخه‌ی سامی جدا شده، زبان نومییدی است. این زبان در نقشهای باستانی لیبی حک شده است. نکته‌ای را که روسلر تاکید می‌کند اینست که این جدایی در شرق قلمرو زبانهای سامی رخ داده، پس از آن اقوام متکلم به این زبان به غرب کوچیده‌اند، و این امر سبب شده که زبان مذکور تا حد زیادی در جریان متفاوت از دیگران تحول کند. در زبان نومییدی واجهای حلقی وجود ندارد؛ اما در زبان سومالی که در حکم خواهر زبان نومییدی است، این آواها وجود دارد؛ پس معلوم می‌شود که زبان نومییدی، ضمن تحول، این آواها را از دست داده است. زبان نومییدی را مادر زبانهای بربری خوانده‌اند؛ وجه اشتقاق بعضی از واژگان نومییدی و بربری بر اساس مقایسه با زبانهای سامی شرقی روشن شده است. مثلاً کلمه‌ی «بَن» در زبان نومییدی و زبانهای بربری، در زبان سامی مشرق به کلمه‌ی «بیت» تعبیر می‌شود. این مطلب یعنی اینکه زبان نومییدی از واژگان زبانی مربوط به «بنا و ساختمان» کلمه‌ای را

اشتقاق کرد که «بیت» (خانه) را نشان می دهد، در حالیکه زبانهای سامی مشرق از همین واژه ی زبانی، کلمه هایی را اشتقاق کردند که بر ارتباط جنسی با آن، یعنی زن و فرزند دار شدن از او را نشان می دهد، و هر دو معنا را در واژه ی عربی «بنی»، «بنی البیت» (خانه را ساخت) و «بنی بالمرأه» (بر او وارد شد) می یابیم. گویی فعل عربی «بنی»، دو معنا را در بر دارد: «بناء البیت و البناء بالمرأه» (یعنی وارد شدن بر زن و صاحب فرزند شدن).

اما واژه ی عربی «بیت» در رابطه با فعل «بات» یعنی شب را سپری کرد، می باشد که از واژه ی مخالف آن است. از نظر زبان شناسی این نوع استدلال برای اثبات سامی بودن زبان نومییدی کافی است. با اینحال، مشکل اصلی پژوهش در این زمینه، از یکطرف تصویری بودن خط مصری و غیر آوایی بودن واژگان آن است، از طرف دیگر قلیل بودن نقشهای نومییدی است.

اما وجود ویژگیهای ساختاری مشترک در هر یک از شاخه های پنجگانه ی خانواده ی آسیایی- آفریقایی، ثابت شده؛ مهمترین این ویژگیها عبارتند از: وجود تایی تأنیث برای تفکیک مذکر و مونث، کاربرد نون وقایه برای ارتباط دو واحد صرفی (بجای ضَرَبَی، ضَرَبَنِی)، وجود ضمائر متصل، به کارگیری واو همچون حرف عله که در بسیاری از مواقع حذف می شود، و تشکیل تعدادی از مشتقها با ساختهایی که با میم شروع می شوند، مثل اسم مکان و اسم مفعول در عربی. بررسیهای دشوار مذکور نشان دهنده ی عدم استقلال شاخه ی زبانهای سامی، و ارتباط آنها با خانواده ی زبانهای آسیایی- آفریقایی است.

۳- ممیزات مشترک زبانهای سامی

الف- ممیزات آوایی

آواهای لبی (ب و م) و آواهای دندانی (دال و تا) تقریباً در تمام زبانهای سامی وجود دارد. آواهای حلقی و آواهای اطباق، در هیچ یک از زبانهای اروپایی مشاهده نمی شود. آواهای حلقی عبارتند از ع غ ح خ هـ. آواهای طباق که در تمام زبان های سامی وجود دارند عبارتند از ق ص ط. این دو گروه تقریباً - با درجه های مختلف - در تمام زبانهای سامی حضور دارند. زبان عربی در مقایسه با سایر زبانهای سامی، دارای بیشترین آواهای حلقی و طباق است.

بی تردید منظور از حضور این آواها در یک زبان، حضور تمایز دهنده ی آنهاست؛ فی المثل آواز همزه در کلمه ی **Abart** قبل از **A** به گوش می رسد، اما کدام تمایزی ایجاد نمی کند. یعنی تلفظ کلمه ی مذکور بدون آوای شبیه همزه، معنای دیگری ندارد. مثل اینکه در کلمات عربی سأل و سال، وجود آن در کلمه ی اول، معنایی، و عدم آن در کلمه ی دوم معنای دیگری را تداعی می کند.

عده ای باور دارند که آواهای حلقی در زبان سامی اولیه وجود داشته؛ پس زبان عربی، مثلاً اعلای زبان سامی است، چون اکثر آن آواها را حفظ کرده است. در حالیکه زبانهای دیگر سامی، بخشی از شش آوای حلقی را حفظ کرده اند. در زبان مَهری که ادامه ی تازه ای از عربی جنوب است (عربی شمال نیز ادامه ی عربی جنوب است) آوای ع وجود ندارد. در زبانهای سامی منطقه ی شام - قبل از اسلام - دو آوای حلقی حا و خاء وجود ندارد. به همین ترتیب زبان اکدی نیز فاقد اکثر آواهای حلقی است و فقط همزه و خاء را داراست.

اعم آواهای اطباق عبارتند از ص، ق، ط، ض، ظ که در زبان عربی وجود دارند. اما سایر زبانهای سامی، تعداد اندکی از آنها را دارا هستند. اما سه آوای طباق «ص، ق، ط» در تمام زبانهای سامی وجود دارد. جای سه آوای ض، ص، ظای عربی را در عبری فقط یک آوای طباق ص گرفته

است؛ در اکدی نیز چنین است.
ضاد در زبان آرامی گاهی به ق و گاهی به عین تحول یافته است.

ب- تحولات صرفی

معنای واژه در کلمات سامی، با تعداد حالت‌های موجود در آن واژه مرتبط است. اکثر کلمات در زبان های سامی سه صامته (ثلاثی) هستند (فعل). انگاره ی میزان صرفی، بر اصل تفکیک بین حرف‌های اصلی ظاهر شده در میزان صرفی بر فا و عین و لام، و آن تغییری که از حذف یا اضافه بر واژه عارض می شود، مبتنی است. تمام معانی بعدی، بر محور معنای کلمه ی اصلی دور می زند. کَتَبَ، کُتِبَ، کتاب، مکتب، مکتوب، کاتب...، یعنی حرکتهای مختلف ضمه، فتحه و کسره، صیغه های مختلفی را در درون چارچوب معنایی ای که صامتها آن را مشخص می کنند، تشکیل می دهند. علاوه بر حرکات مذکور، صامتهای اضافی مثل میم و نون و س و غیره نیز در آوردن تغییر در معنا تاثیر دارند: مکتب، مکتبه. به همین ترتیب ساختهای صرفی دیگری با افزودن پسوندهایی تشکیل می شود که معنای متفاوتی را تداعی می کند؛ مثل جمع سالم مذکر و مونث.

اسم ها در زبانهای سامی طبق معیارها یا اوزان ثابتی تقسیم بندی می شوند؛ این معیارها سه جنبه ی اسم را برملا می سازند: عدد، حالت، و جنس. منظور از عدد (number) مفرد، تثنیه و جمع است. اکثر زبانهای هندواروپایی فقط مفرد و جمع دارند؛ تثنیه در زبانهای سامی عمومیت دارد، اما در بعضی از این زبانها کاربرد آن اندک است، مثل زبان عبری که به اشیای خارجی جفت (مثل دست و پا) محدود می شود. حالت یا حالت اعرابی همان رفع و نصب و جر است که در آخر کلمه واقع می شود. از میان زبانهای سامی، عربی، اکدی و اکادی، این ممیزه را حفظ کرده اند. اما

اکثر زبانهای سامی، و بیشتر لهجه های زبان عربی این حالت ها را از دست داده اند.

با آنکه هیچ ارتباط خارجی با ساختهای زبانی وجود ندارد، مع الوصف زبانهای سامی، اسم را به دو قسم مذکر و مونث تقسیم می کنند: کتاب (اسم مذکر)، خورشید و میز (اسم مونث). تمام اسمهایی که به تایی تانیث ختم می شوند و تمام اسمهای جمادات مونث اند: منضده، مونث؛ و نضد (تخت) مذکر شناخته شده است. شمس مونث، قمر مذکر است؛ در حالیکه در لاتین عکس اینست: Sol (خورشید) مذکر، Luna (قمر) مونث. اما تفاوت عمده ی زبانهای سامی با دسته ای از زبانها مثل اسلاوی، در اینست که در زبانهای اخیر الذکر علاوه بر مذکر و مونث، قسم سوم که مخنث باشد نیز وجود دارد. در حالیکه در دسته ی دیگری از زبانها مثل ترکی و فارسی، اصلاً تقسیم بندی بر اساس مذکر و مونث وجود ندارد.

در زبانهای سامی، فعل از نظر ساخت به چند دسته تقسیم می شود؛ این ساختها در عربی عبارتند از مضارع، ماضی و امر. زبانهای سامی کهن شام و حبشه نیز همینگونه اند، در حالیکه زبان اکدی صورت دیگری دارد، در آن ساختهای بیشتری را می بینیم، و از این لحاظ میان این زبان با دیگر اعضای خانواده ی سامی تفاوت فاحشی وجود دارد. یعنی زبان اکدی ساختهای متنوع تری را برای بیان زمان داراست؛ اما در حالیکه عربی فاقد آن تنوع است، می تواند استقبال را از طریق مضارع بیان کند؛ کما اینکه این صیغه یا ساخت در بعضی مواقع بیانگر زمان ماضی نیز می شود، مثل «کان یکتب». به همین ترتیب صیغه ی ماضی نیز گاهی بیان حال و آینده را می کند، مثل: «ان کتبَ کتبتُ» (اگر بنویسد، خواهم نوشت).

ج- نحو زبان های سامی

از نظر ساختمان جمله نیز میان زبانهای قدیم سامی، و زبانهای جدید تفاوتهایی وجود دارد. به نظر می رسد که بطور عموم در زبانهای کهن

جمله های کوتاه ولی «توازی» (arataxe) که با واو به یکدیگر ارتباط می گیرند، کاربرد داشته است. اما به تدریج جملات دراز شده و پیچیدگی پیدا کرده؛ این حالت تابع پیشرفت فکر و اندیشه است؛ تا جاییکه وجود جملات قصر در عربی، استثنا است. این گونه ی جدید را Hypotaxe یا «ترکیب» می گویند. هم در لهجه های بدور از فصاحت زبان عربی، و هم در آن عده از زبانهای سامی که ادبیات گسترده ای ندارند، هنوز جملات قصر و حالت توازی به مشاهده می رسد؛ مثلاً در زبان مَهری جمله از چند کلمه ی محدود ساخته می شود، این شأنی از زبانهایی است که هنوز وارد مرحله ی تبیین اندیشه های پیچیده و گوناگون نشده اند. سادگی و بساطت جمله های مَهری، با جمله هایی که در نقشهای باستانی عربی نوشته شده اند، شبیه است، در حالیکه با نثر معاصر عربی فاصله ی بسیاری دارد.

د- واژگان اساسی

واژگان اساسی در زبانهای سامی به یک اصل اشتقاقی واحد در زبان اولیه ی سامی باز می گردند. به عباره ی دیگر، این زبانها در واژگان مشترک اند، در حالیکه معانی دچار تغییر و تحول شده اند. فعل «هَلَكَ» عربی با «هالَخ» عبری، هر دو به واژه های سامی مشترک (ه ل ک) برمی گردند. اما هَلَك در عربی، به معنای رفتن به جهان دیگر، با «هالَخ» به معنای مطلق رفتن، متفاوت است. ولی چنانکه گفتیم، هر دو از یک اصل اشتقاق یافته اند. لحم در عربی به معنای گوشت، و در عبری به معنای نان است. این تفاوت را «تخصیص معنایی» می گویند، چون به احتمال زیاد کلمه ی لحم در زبان سامی واحد، به معنای مطلق خوردنی بوده است.

واژگان مشترک در زبانهای سامی شامل تعدادی از کلمه ها می شود که در حوزه های: خانواده، جسم انسان، نام گذاری حیوان و نبات و اعداد جای می گیرند؛ بعضی فعلها نیز شامل واژگان اساسی اند. عم در زبان اولیه ی سامی به معنای پدربزرگ بوده که در عربی به معنای کاکا، و در عبری

به معنای ملت استعمال می شود. در یمن باستان نام الهه ی بزرگ بوده است. اعضای بدن انسان چون «عین»، رَجَل، ید، شعر (مو)، اُذن، و رَأْس در همه ی زبانهای سامی مشترک است. نام چند حیوان مثل شیر، سگ و گوساله مشترک است، و در بعضی زبانهای سامی برای نر و ماده ی حیوان واحد، دو اسم جداگانه است: حمار، اُتان؛ اسد، لبوءة. اسم نباتاتی چون زیره، خوشه، گندم، و سیر مشترک است. بالاخره تمام زبانهای سامی در شمارش اعداد ۲ تا ۱۰ اتفاق (تقریباً) کامل دارند. اما عدد یک در مهری و اکدی (طاء و طیط) غیر از آنچه است که در سایر زبانهای سامی است.

II. قلمرو زبانهای سامی

الف- شاخه ی اکدی

به زبانها و لهجه های سامی در سرزمین عراق اطلاق می شود که در حوالی ۲۵۰۰ قبل از میلاد وارد این سرزمین شدند. اکد نام شهری بوده در شمال بابل که سامی ها در آن سکونت داشتند. نام گذاری اکدی بر این شاخه ی زبان سامی، برای تمایز از زبان ملت متمدن تر ساکن در جنوب سرزمین رافدین، یعنی زبان سومری است. گفته می شود که سومری کهنه ترین زبان عالم است که تدوین گشت. در حالیکه وابستگی و خویشاوندی آن کماکان لاینحل است. سرزمین مذکور تا حوالی ۱۹۰۰ ق.م. به صورت دو زبانه باقی ماند و اندک اندک سامی ها بر سومری ها غلبه کردند. نقشهایی که دوزبانگی را پیش از تاریخ مذکور نشان می دهد، در دست است. نام «اکدی باستان» به همین دوره ی دوزبانگی اطلاق می شود:

اکدی باستان

آشوری باستان	بابلی باستان
۱۵۰۰-۱۹۵۰ ق.م	۱۵۳۰-۱۹۵۰ ق.م
آشوری میانه	بابلی میانه
۱۰۰۰-۱۵۰۰ ق.م	۱۰۰۰-۱۵۳۰ ق.م
آشوری جدید	بابلی جدید و نو
۶۰۰-۱۰۰۰ ق.م	۶۵۰-۱۰۰۰ ق.م
	بابلی متاخر
	۶۵۰ ق.م - قرن اول میلادی

اکدیان، خط و کتابت را از همسایگان سومری خویش آموختند. خط سومری از روی شکل ظاهری، میخی خوانده می شد، نه اینکه میخی و صف طبیعت آن خط باشد. بعد از اکدیان، ملتهای دیگری نیز خط میخی را بکار گرفتند، مثل ایرانیان در زبان فارسی باستان. همانطوریکه بکارگیری خط میخی، رابطه ای را میان سومری ها و اکدی ها به اثبات نمی رساند، به همین ترتیب، میان زبان سومری و فارسی باستان نیز رابطه ای وجود ندارد. با اینحال بعضی از محققین، سومری ها را هندواروپایی دانسته اند.

مبنای خط میخی آوایی است، کلمه به مقطع هایی تقسیم می شود، و هر مقطع رمزی است که به آن نوشته می شود. پس مبنای خط میخی، با مبنای خط هیروگلیفی (تصویری) که زبان قبطی با آن نوشته می شد، متفاوت است. از اینرو خط میخی، جنبه های مختلف زبان اکدی را منعکس می سازد، در حالیکه خط باستانی عربی جنوبی، نمایانگر حرکتها نبود و در شرایط حاضر، ما قادر به خوانش دقیق این خط نیستیم. اما خط اکدی:

اکدی میانه و جدید و متاخر

Kalbu
Kalba

اکدی باستان

Kalbum
Kalbam

حالت اعرابی / مرحله ی زبانی

رفع
نصب

میم اخیر کلمات در اکدی باستان را تیمیم می گویند که در مرحله ی بعدی افتاده، ولی در واقع به تنوین تبدیل شده است. گفتیم که زبان سامی تمام آواهای حلقی را دارا بود؛ در حالیکه زبان سومری فقط دو آوای همزه و خاء را دارا است. اکدیها از تلفظ دو آوای عین و خاء به نفع سومری ها چشم پوشیدند. این دلیل دوزبانگی منطقه، طی چند قرن است:

جایگزین	آواهای مفقود شده	ساخت اکدی بدون پسوند اعرابی	ساخت سامی و عربی
مدّ حرکت	عین	be:L	بعل
مدّ حرکت	حاء	qe:m	قمع
مدّ حرکت	هاء	na:r	نهر

این تحول متأثر از زبان سومری بر زبان اکدی یا زبان مهاجر است. البته این تاثیرات متقابل بوده، ولی به مقتضای حال، ما در حال پی گیری تحول زبان اکدی هستیم. تعدادی از واژه های سومری از طریق اکدی به عبری و از آن طریق به زبان عربی راه یافت، مثل کلمه ی «هیکل» که در سومری «ekallum» به معنای خانه ی بزرگ آمده، در اکدی به همین معنا و به معنای قصر و معبد راه یافت، و از اینجا به عبری (به اضافه ی هاء اول) «Hekallum» و از اینجا به آرامی و عربی (با های اول کلمه) راه پیدا کرد.

در حوزه ی نحو نیز تاثیر زبان سومری بر اکدی نمایان است: در زبان سومری فعل در آخر جمله می آید، در حالیکه در زبان اکدی (برای جمله های فعلیه) در اول جمله، و برای جمله ی اسمیه در وسط جمله. اما اینک منتهای نثری اکدی در دست داریم که فعل – به تاسی از زبان سومری – در

آخر جمله آمده است. در باب شعر، زبان اکدی به اصل خویش وفادار مانده است.

زبان اکدی از کهنترین زبانهای سامی است که مدون شده، پس وجود پدیده های زبانی در آن (چنانکه در عربی نیز) به معنای وجود همان پدیده ها در زبان مادری (سامی) است. زبان اکدی تا قرن هفتم قبل از میلاد (مدت بیست و پنج قرن) زبان زندگی و حکومت بود، سقوط دولت آشور بدست مادی ها- در همان قرن- به معنای آغاز حالت احتضار زبان اکدی بود، و آهسته آهسته، با بجا گذاشتن میراث ادبی گیلگمش و میراث حقوقی چون قانون حمورابی، جا را برای زبان آرامی خالی کرد.

ب- شاخه ی کنعانی

چند زبان سامی منطقه ی شام، شامل این شاخه است: اگریتی، عبری، فنیقی، بونه و موآبی. این زبانها در سه صنف کنعانی شمالی (اگریتی)، کنعانی میانه (فنیقی) و کنعانی جنوبی (عبری و موآبی) تقسیم می شوند. از کنعانی شمالی همین یک زبان (اگریتی) تدوین گردیده است. اگریت شهر ساحلی شام (در مدیترانه) است. این آخرین زبان سامی است که شناسایی شده است. آثار این زبان که مربوط به قرنهای هیجده و چهارده ی قبل از میلاد است، از عراق و مصر به دست آمده است. از آن پس (در ۱۹۲۹م) در شهر «رأس شمراء» در ساحل سوریه، نقشهای فراوانی به این زبان بدست آمد. تعداد رمزها یا نقشهای استفاده شده در لوحه های گلی با این زبان، به مراتب کمتر از آنهایی است که در زبانهای سومری، اکدی و حبشی بکار می رفته است.

به عباره ی دیگر، نظام نوشتاری اگریتی ساده است (سی رمز در برابر صدها رمز در زبان اکدی). گفته می توانیم که اگریتی ها تعداد آواها را با تعداد حروف همسان کردند، فقط برای همزه در سه حالت (مفتوح، مضموم

و مکسور) سه علامت جداگانه گذاشتند. این کوتاهی در تمام نوشته های ابجدی سامی منتقل گردید. گفته می شود که **اگریتی ها اولین کسانی بودند که همسانی میان حرف و آوا را بوجود آوردند.** اینان به کتابت تصویری (هیروگلیفی) و مقطعی (اکدی - سومری) پایان دادند. کار اگریتی ها یعنی آوایی ساختن خط، معرفت را از انحصار برگزیدگان بیرون کشید. با اینحال شناخت ساختار آوایی اکدی، آسانتر از شناخت آوایی اگریتی است، زیرا کتابت اگریتی بر مبنای صامتها استوار است. این سنتی بوده که برای تمام نوشته های سامی - تا چند قرن بعد از میلاد - باقی مانده بود. ترتیب ابجدی الفبا، از آن اگریتی هاست که نزد تمام مللی که خط را - چه با واسطه و چه بی واسطه - از اگریتی ها گرفتند، باقی ماند. میان تدوین زبان اکدی با زبان اگریتی حدود هزار و یکصد سال فرق وجود دارد (۲۵۰۰-۱۴۰۰ ق.م). اگریتی با عربی نزدیک است، فی المثل آواهای حا و خا در هر دو زبان وجود دارد؛ در حالیکه زبانهای عبری و فنیقی هر دو آوا را در واج «حاء» جمع کرده اند. به همین ترتیب، تفاوت آواهای عین و غین در اگریتی و عربی وجود دارد، در حالیکه عبری آنرا به عین خلاصه کرده است. اگریتی حد فاصل میان کنعانی کهن با عبری و فنیقی است.

فنیقی از زبانهای کنعانی میانه است. کهنترین سند این زبان جملاتی است در مجموعه ی رسائل «تل عمارنه» که از مصر بدست آمده است. این جملات لهجه ی منطقه ی «جلیل» در قرن چهاردهم قبل از میلاد است. ولی نقشهای بیشتری از سال های بین ۱۰۰۰ ق.م. تا ۱۰۰ م. در دست داریم. زبان فنیقی، زبان سواحل شام، فلسطین و لبنان است. با اینحال، نقشهای خارج از شام هم بدست آمده؛ چون فنیقی ها مردم تجارت پیشه بودند، نقشها و کتیبه هایی از آنان در جزایر مدیترانه (از جمله قبرس) و منزلگاههای ساحلی و بنادر مدیترانه (سواحل آسیای صغیر تا اسپانیا) باقی

مانده است. زبان فنیقی حین گسترش به سوی مغرب، نام «زبان بونی» را بخود گرفته است. محل تکلم با این زبان، تونس امروزی است. فنیقی ها به این منطقه (قدت حدشت = شهر جدید) در قرن نهم ق.م. رسیدند. از این زمان تا ۱۴۶ م را که شهر قرطاجنه را رومیها تسخیر می کنند، مرحله ی اول زندگی زبانی بونی می گویند؛ از این تاریخ به بعد مرحله ی دوم آن آغاز می گردد که به آن زبان بونی جدید می گویند.

این زبان از هر حیث تحت تاثیر زبان لاتین است. مهمترین ممیزه ی زبان بونی جدید، ضعف تلفظ آواهای حلقی است. ممیزه ی دیگر - که جدید تر است- بکارگیری علایم آوایی حلقی از کار افتاده، بجای حرکت های کوتاه است. به عباره ی دیگر، بونی ها، حرکات را در درون کلمه، به تقلید از یونانی ها و لاتینی ها وارد کردند.

کتابت ابجدی فنیقی را استمرار کتابت ابجدی اگریتی دانسته اند؛ گویا یونانی ها در قرن نهم ق.م. ضمن تجارت، این کتابت ابجدی را از فنیقی ها فراگرفتند؛ و تمدن اروپا از همین زمان آغاز می گردد. سیر تکامل خط: سومری ← اکدی ← اگریتی ← فنیقی ← یونانی. یونانی ها ضمن حفظ ترتیب ابجدی حرف (حتا نام آنها: الف با= الفاء، بیتا، ...)، حروف حلقی را که مخارج آنان نزد یونانی ها موجود نبود، بنابرین کاربردی در زبان آنان نداشت، بجای حرکتها در سیاق کلمه بکار بستند. بالاخره دستبرد دیگر یونانیان در خط فنیقی تغییر جهت نوشتن از راست به چپ بود. این دو خصوصیت به خطهای ماخوذ از یونانی، چون خط کریلیک سرایت کرد. خط رومی، که با رواج مسیحیت در غرب اروپا رایج گشت، از این سنت پیروی کرد.

در حواشی نامه های از حاکمان فلسطین به فرعونهای مصر (امنتحب سوم، ۱۴۱۳-۱۳۷۷ ق.م؛ و امنتحب چهارم یا اخناتون، ۱۳۷۷-۱۳۵۸ ق.م) زبان به کار رفته که کنعانی جنوبی خوانده می شود، در حالیکه متن نامه ها

به زبان اکدی است. نقشی بنام ملک می‌شع وجود دارد که از جهاتی با فنیقی متفاوت است، و از جهات دیگر با عبری. این نقش که ۳۴ سطر است، مربوط به قرن نهم قبل از میلاد است که تنها باقیمانده از کنعانی جنوبی یا ابیه است. اما اسفار عهد قدیم (تورات) به لهجه ی عبری است. شگفتی اینجاست که این لهجه در عصر جدید بار دیگر احیا گردید.

قبیله ی اسرائیل در قرن دوازدهم قبل از میلاد - از جنوب بابل - وارد کنعان شد، و زبان عبری از همین زمان صاحب تاریخ می گردد. بنی اسرائیل از لهجه ی منطقه که کنعانی جنوبی است، تاثیر پذیرفتند. از ورود بنی اسرائیل تا این تاریخ - برای مدت هزار سال - یگانه سند برای زبان عبری، همانا تورات است. تعدادی از نقشها بدست آمده که موخر از اسناد فنیقی، اگریتی و یا اکدی است. طومار بحر میت که متن دینی و ادبی بر روی پاپیروس است، به دوره ی بین قرن سوم ق.م و قرن دوم میلادی تعلق می گیرد. مجموعه ی رسایل عبری کشف شده، مربوط تاریخ اخیر الذکر است.

زبان کتاب عهد قدیم، عبری باستان است؛ یهودیان آنرا «تنخ» می گویند که مخفف عنوانهای سه گانه ی عبری تورات، انبیاء و مکتوبات می باشد. تسمیه ی شایع تورات - در زبان عربی - اطلاق جز بر کل است. باید دانست که تمام عهد قدیم (یعنی هر سه قسمت آن) به زبان عبری نیست؛ سفر عذرا، سفر دانیال و سفر ارمیا به زبان آرامی هستند. در سفر تکوین نیز دو کلمه ی آرامی وجود دارد. زبان عبری بر «عبری» و عبری باستان یا عبری کلاسیک، به خاطر تفکیک از مراحل بعدی، یعنی عبری جدید، تقسیم می شود. عبری مورد استفاده در دوران جدید، ماخوذ از عبری جدید است. حیات واقعی زبان عبری ششصد سال - از قرن دوازده تا قرن ششم قبل از میلاد - است، پس از آن، رو به فرسودگی می نهد. در این سیر نزولی سقوط سامریا (۷۲۱ ق.م) و سقوط قدس (۵۸۷ ق.م) تاثیر داشتند. از

همین زمان است که می بینیم، یهودیان در زندگی روزمره، از زبان آرامی کار می گیرند. با اینحال، زبان عبری به عنوان زبان دین قوم یهود ماندگار شد. آنچه بنام عهد قدیم خوانده می شود، طوری نیست که در دوره ی حیات زبانی عبری تدوین شده باشد، بلکه علمای یهود آنرا در زمانهای بعد، یعنی حوالی قرن دوم میلادی، مرتب کردند. این دسته علما، زبان عبری را بعنوان زبان علمی و دینی آموخته بودند؛ زبان محاوره ی روزمره ی شان، زبان آرامی بود. عهد قدیم به خط عبری- که بدون علامت است- نوشته شد؛ یعنی هنوز صورت نیمه گفتاری داشت. میان قرن پنجم تا نهم میلادی، حرکات شامل خط عبری متن عهد قدیم شد. این کار را مدرسه های مسمّا به «ماسورا» (در عراق) انجام می داد. دانشمندان ماسورا متأثر از نسطوریان سریان بودند. علاوه بر مدرسه های ماسورا، مدرسه ی طبریه در فلسطین نیز اهتمام به این امر داشت. مهمتم اصلی ثبت متون عهد قدیم، چند خانواده است که مشهورترین آنها خانواده ی «نفتالی» و «ابن اثر» بود. پس عهد قدیم در مرحله هایی تالیف گشت، در مرحله هایی تدوین، و در مدارس مختلفی مضبوط به حرکتها شد تا به دست ما رسید.

مهمترین کتابها به زبان عبری عبارتند از «مشنا» که دومین کتاب عبری بعد از عهد قدیم است. این کلمه با کلمه ی عربی «مثنی» (به معنای تکرار و دومش) از یک ریشه است. مشنا میان اواخر قرن اول، و اواسط قرن سوم میلادی نوشته شده است. این متن پس از پراگندگی (۷۰م) غرض آمیزش یهودیان با پیروان سایر ادیان نوشته شده است. در این زمان، فقط رهبران دینی زبان عبری می دانستند و بس. این متن به لهجه های مختلف آرامی شرح شده که آنرا تلمود می گویند. تاریخ تحول زبان عبری در دوره ی اسلامی و در قرون وسطا را، در بخش پنجم دنبال کرده ایم.

عبری جدید که آنرا **Evrit** می خوانند، زبان رسمی کشور اسرائیل است. عبری جدید تلاش یهودیان اروپایی است برای زنده ساختن زبان

سامی در دنیای جدید. تاثیر جنبه ی آوایی زبانهای اروپایی بر آن روشن است. تلفظ آواهای حلقی و آواهای مطبّق تخفیف یافته، صاد مثل صاد عربی تلفظ نمی شود، بلکه تحت تاثیر تلفظ Z در آلمانی قرار دارد. این تاثیر ابتدا بر زبان یدیش، و از آنجا به عبری جدید منتقل شده است. یدیش زبان یهودیان اروپا بود؛ ولی به دلیل آنکه آن زبان نمی توانست وابستگی یهودیان را به سرزمین موعود تثبیت کند، آنرا رسمی نساختند. عبری جدید انباشته از واژگان و اصطلاحات اروپایی است. علاوه بر آواها و واژگان، عبری جدید در ترکیب ها و تعبیرها نیز پیرو زبانهای اروپایی است.

ج- شاخه ی آرامی

به مجموعه ی لهجه هایی اطلاق می شده که در شام و عراق رایج بوده؛ و در بعضی از مراحل تاریخ، نقش فراتر، به منزله ی زبان تعامل حکومتی و بین المللی یافته است. درینجا با زبان واحدی به معنای متعارف کلمه مواجه نیستیم؛ بلکه سخن از لهجه های آرامی است که از نظر ساختار به هم نزدیک اند.

کهنترین نقشهای آرامی به قرن دهم قبل از میلاد برمی گردد، در حالیکه نام آرامیها در نقش های آشوری هزاره ی سوم قبل از میلاد آمده است. یکی از لهجه های آرامی ابزار تبلیغ مسیحیت و انتقال معارف یونانی به تمدن اسلامی گردید. این لهجه سریانی نام دارد. گویا پس از اسلام رشد آرامی متوقف شد، ولی در چند روستا در شمال عراق و ایران و سوریه، کسانی به آن تکلم می کنند. مهمترین لهجه های آرامی عبارتند از: آرامی باستان، آرامی حکومتی، سریانی، لهجه های آرامی یهودی، نبطی، مندایی و لهجه های آرامی نوین.

به نقشهایی که از قرن دهم تا هشتم قبل از میلاد کشیده شده اند و از منطقه های مختلف عراق و شام بدست آمده اند، آرامی باستان می گویند.

تمام لهجه های آرامی، زمین را «آرعا» می گویند، تنها آرامی باستان آنرا «آرقا» می گویند. «ض» عربی ادامه ی بی واسطه ی «ض» سامی است که در آرامی باستان به «ق» و در سایر لهجه ها به «ع» تبدیل شده است.

از قرن هفتم تا پنجم قبل از میلاد، دولت هخامنشی، لهجه ای از زبان آرامی را بکار بست که به نقشها و کتابت آن آرامی حکومتی می گویند. دولت هخامنشی در این امر، به دولت آشور تاسی جسته که جانشین آن در بابل گردید (۶۲۵ ق.م). آشوریان از دو زبان اکدی و آرامی بطور همزمان استفاده می کردند. با نفوذ آرامی در دستگاه حکومت ایران، این زبان به تمام نقاط شرق راه یافت. نقشهای زیادی بر این ادعا گواهی می دهند.

در میان زبانهای سامی این دوره، آرامی یگانه زبانی است که مرزهای منطوقی و نژادی را درنوردید؛ تورات در سفر استیر می گوید که فرمانهای پادشاه ایران، از ایران به هند و حبشه می رفت، بدون شک این فرمانها به زبان آرامی بوده است. اما از کتیبه های هخامنشی واضح می گردد که در دوره های اول شاهنشاهی هخامنشی، فرمانها سه زبانه بوده اند: بابلی، آرامی و پارسی. ولی، پس از هخامنشیان، نه سلوکیان و نه اشکانیان، هیچکدام این زبان را در اداره مورد استفاده قرار نداده اند. با اینحال، نقش این زبان را در زبان محاوره ی مردمان- مخصوصاً در داد و ستدها- تا قرنهای منکر شد. رشد آرامی باعث ضعف موقعیت اکدی- قبل از سقوط دولت آشور- و کم شدن رواج لهجه های مختلف کنعانی گردید.

حتا برای «آرامی حکومتی» نیز لهجه های متعدد قایل شده اند، از جمله لهجه های شرقی و غربی. گاهی به اعتبار اختلاف ادیان لهجه های آرامی وجود دارد: لهجه های یهودیان، بت پرستها و مندایی ها و زبان سریانی که لهجه ی مسیحیان شرق است.

نقطه ی انتشار سریانی، از محلی در شمال شام شروع می شود و به زودی زبان گروه بزرگی از مردم در شمال عراق و شام می گردد. سریانی

با زبان بابلی تلمود و لهجه ی منداعی یک مجموعه ی را تشکیل می دهد که «مجموعه ی شرقی» خوانده می شوند. این سه لهجه از نظر ساختار و تعدادی از ویژگیهای زبانی با هم نزدیک اند. هر سه لهجه با ادیان و فرقه های مذهبی پیوستگی دارند.

تالیف و ترجمه با زبان سریانی، در قرن سوم به اوج خود رسید و همچنان تا قرن هفتم به پیش شتافت. گفته می شود که در قرن پنجم، زبان تالیف به دو قسم شرقی و غربی تقسیم شده است. این نکته با آنچه که سریانی را در «مجموعه ی شرقی» جا می دهد تفاوت دارد. اختلافهای عقیدتی، (بهتر است بگوییم) اختلافهای سیاسی در حوزه ی مسیحیت سریانی، به تقسیم آن به دو فرقه ی نسطوریان و یعاقبه (یعقوبیه) منجر شد؛ نسطوریان همان سریانیهای شرقی اند که در آن زمان تحت نفوذ حکومت ایران بودند؛ و یعقوبیه، سریانیهای غربی هستند که در آن روزگار تحت نفوذ حکومت روم بوده اند. اساس این تقسیم بر تقسیم کلیسا استوار بود. این تقسیم حتا بر خط سریانی - که اساس ابجدی دارد- تاثیر گذار بوده است.

سریانیها، کتابهای زیادی مربوط فرهنگ هلنی مصر و شام را از یونانی به زبان خویش برگردان ساختند. فرهنگ و تمدن هلنی، عمدتاً در مصر- در اسکندریه- شگوفا گردید. گفته می شود که همین سریانیها، در دوره ی شگوفایی تمدن اسلامی، خود به ترجمه ی آثار مذکور از زبان خویش، به زبان عربی همت گماشتند. هرچند تعامل روزمره ی زبان سریانی در این دوره رو به ضعف نهاد، ولی تالیفات به این زبان تا مدت زیادی ادامه یافت. ابن مقفع - در قرن دوم هجری- سریانی را یکی از زبانهای ایران می داند. مهمترین نویسنده ی سریانی عصر اسلامی، ابوالفرج بن عبری (متوفای ۱۲۸۶م) است. ابن عبری به دو زبان - عربی و سریانی- می نوشت. آثار او را محل تلاقی فرهنگهای یونانی، مسیحی و عربی- اسلامی دانسته اند. او در

زمینه های طب، تاریخ و علوم مربوط به زبان می نوشت. بسیاری از واژگان یونانی، از طریق سریانی به عربی و فارسی راه یافتند. این وضع به ویژه در اصطلاحات فلسفی و طبی قابل تأمل است. قصه های فراوانی از طریق سریانی به زبانهای عربی و فارسی راه یافته، در حالیکه اصل آنها یونانی و یا رومی بوده است.

برخی از لهجه های آرامی، به گروههای یهودی که در فلسطین و عراق می زیستند، مربوط است. پیشتر اشاره داشتیم که در شمال ایران، اقلیتهایی وجود دارند که به یکی از لهجه های آرامی (لهجه ی آرامی یهودی) سخن می گویند. به همین ترتیب، گفتیم که دو سفر تورات (سفر عزرا و سفر دانیال) آرامی اند که بسان جزایری در دریای عبری معلوم می شوند. و گفتیم که عبری پس از خروج اول یهود، زبان زنده ای نبود؛ ازینرو یهودیان در هر جایی که بودند، ناچار به ترجمه ی تورات به لهجه های آرامی یهودی شدند. ترجمه های بابلی، فلسطینی و سامری موجود تورات، از همین دست اند که هر یک از ترجمه ها نماینده ی یک لهجه ی مشخص آرامی بودند. ترجمه ی بابلی به لهجه های شرقی آرامی، و ترجمه های فلسطینی و سامری، به لهجه های غربی آن نزدیک اند. یهودیان، در تمامی ترجمه ها، خط عبری را به کار برده اند، این امر باعث ورود واژگان عبری به لهجه های مختلف آرامی شده است. احبار و علمای یهود در فلسطین و عراق، متنهای دیگری به لهجه های آرامی نوشتند که در دو تلمود بابلی و فلسطینی وارد شد. تلمود بابلی عبارت است از متن عبری مشنا با شرحهای آرامی آن؛ اما تلمود فلسطینی عبارتست از ترکیبی از مشنای عبری و شرحهای آرامی آن. هر دو تلمود شرح واحد آرامی بنام «جمارا» دارند. لهجه ی بکار رفته ی این شرح، با لهجه ی تلمود بابلی و فلسطینی فرق دارد.

نبطی ها تا اواخر قرن سوم میلادی، نقشهای خود را به یکی از لهجه

های آرامی می نوشتند که به زبان نبطی معروف است. زبان عربی نبطی ها خط نداشت؛ بنابراین آنان باید از همسایگان خود تقلید می کردند. اوج شهرت نبطیان، با اوج تعامل آرامی مقارن است. شغل تجارت، نبطی ها را در آموزش و نوشتن آرامی کمک فراوان نمود. گفته می شود که نبطی ها اولین ملت عرب شمالی بودند که نوشتند. با آنکه نقشهای نبطی به زبان و خط آرامی است، ولی در آنها واژگانی آمده که به معنیهای عربی است، مثل: آل (دلاله بر نسبت قبیله‌گی عربی)، ولد (به معنای فرزندان)، آخر (به معنای خاندان)، وجر (به معنای قبرسنگی)، ضریح (به معنای حجره)، إحدى (واحد)، غیر (به معنای دون عربی)؛ و فعلهای چون «هَلَك»، «لَعَن» و «صَنَعَ» به معنای عربی آنان؛ علاوه‌آدات تعریف (ال) نیز در نقشهای نبطی کاربرد داشته است. اینان در تدوین زبان عربی نقش به سزا دارند، چون اولین ملت عربی اند که خط داشتند. خط عربی مبتنی بر خط نبطی است و خط نبطی به طور غیر مستقیم به خط اگرتی بر می گردد؛ تکاملی که (در خط) نزد اگرتیها آغاز گشت، از طریق نبطی ها به عربها رسید.

منداعی لهجه ی آرامی شرقی گروه دینی صابئه است. کتاب مقدس این فرقه «جنزا» (گنج) است، مسلمانان اینان را اهل کتاب شناختند. لهجه ی کنونی آنان نیز آرامی است، اینان اقلیتی را در جنوب عراق تشکیل می دهند. با آنکه لهجه های آرامی به ادیان و فرقه های مذهبی مختلف تعلق می رساند، در مجموع بستر زبان عربی عهد اسلامی به حساب می آیند.

د- عربی جنوبی

عربی جنوبی، عربی شمالی و زبانهای سامی حبشه، شاخه ی جنوبی زبانهای سامی را تشکیل می دهند. میان این سه لهجه، پدیده ی مشترک، وجود جمع مکسر در پهلوی جمع سالم است؛ در حالیکه سایر زبانهای سامی فقط دارای جمع سالم می باشد.

زبان عربی باستانی جنوب یا زبان حَمیری، اولین زبان از شاخه ی جنوبی است که دارای جایگاه تاریخی است. نقشهای این زبان، معروف به نقشهای عربی جنوب - که مربوط به قرن پنجم پیش از میلاد است - با شناخته شدن خط مسند، قابل خوانش شد. آخرین این نقشها، مربوط به ربع سوم قرن ششم میلادی است. پس نقشهای مذکور، دوره ای در حدود ده قرن را در بر می گیرند. نقشها در نیمه ی جنوبی شبه جزیره پیدا شدند؛ منطقه ی زبانی عربی جنوب، شامل منطقه هایی از کشور یمن، و بخش جنوبی کشور عربستان است. نقشهای عربی جنوب که در بعضی مناطق شمال مثل «دیدان» (العلای جدید) یافت شده، مربوط نقش تجارتی جنوبی ها در سرتاسر شبه جزیره، مخصوصاً در مسیر راههای تجارتی جنوب به شمال و شعبات آن است. کهنترین نقش یافت شده در حبشه، نه به زبانهای منسوب به آن کشور، بلکه به زبان عربی باستانی جنوب تعلق داشت.

نقشهای کهن عربی جنوب به خط ابجدی که از بیست و نه رمز تشکیل شده، نوشته شده است. خط مسند فقط بر تدوین صامتها مبتنی است، و حرکاتها را ثبت نه کرده است. پس شناخت ما از کیفیت حرکت در زبان عربی جنوب، مبتنی بر مقایسه با زبان عربی شمال و زبان حبشی (جعز) است.

لهجه های مهم زبان عربی جنوب عبارتند از سبئی، معینی، قتبانی، حضرمی و هرّمی. نقشهای بدست آمده اکثراً سبئی اند. به کارگیری هاء در بسیاری از ساختها، یکی از ممیزات مهم لهجه ی سبئی است. بجای «أفعل» شمال، «هفعل»، بجای «أراق»، «هراق» بکار می برند. در حالیکه لهجه ی معینی حدود هزار سال عمر کرد، عمر لهجه ی معینی قبل از میلاد پایان پذیرفت. ویژگی معینی استعمال سین است: أَفَعَلَ (شمال)، هَفَعَلَ (سبئی)، سَفَعَلَ (معینی). حضرمی و قتبانی، از نظر کاربرد سین به معینی نزدیک اند. منطقه ی هرّم در غربی معین قرناو است؛ این لهجه کم اهمیت است. سایر

لهجه های عربی جنوب حرف جر «من» را بکار می برند، اما هرمی بجای آن «بن» را (چنانکه در عربی شمالی) بکار می برد.

شکستن سد مارب، قبایل بسیاری را به شمال راند، آنان لهجه ی جنوب را ترک گفتند، حتا به لهجه ی شمالی شعر سرودند (مثل امرؤ القیس). از طرف دیگر، ظهور اسلام، باعث نشر و پخش عربی شمال در جنوب شد، جنوب را عربی مآب کرد. با اینحال، تا زمان حاضر نیز لهجه های جنوب، در نواحی چون ساحل حضرم وجود دارند، مثل زبان مهری که در یمن جنوبی گوینده دارد. لهجه ی باقیمانده ی دیگر از جنوب «سقطریه» است که در جزیره ی به همین نام رایج است.

هـ- زبانهای سامی حبشی

زبانهای سامی حبشه از عربی جنوب منشا گرفته اند. در حالیکه در این کشور زبانهای غیر سامی چون «ساهو» و «جالا» نیز متداول است. این زبان ها از طریق هجرت قبایلی از یمن به حبشه (در حدود قرن هفتم ق.م)، در آنجا رایج گردیدند.

مهمترین قبایلی که از باب المندب عبور کردند عبارت بودند از «حبشت» و «اجعازی». نامگذاری کشور حبشه، ماخوذ از نام اولین قبیله ی سامی است که در آنجا ساکن شد، حالانکه زبان منطقه بنام قبیله ی دوم «جعز» نامیده شد. واژه ی اتیوپی در کتاب مقدس آمده، حبشیان مسیحی آنرا تبرکاً بر کشور خود نهادند.

تشخیص این زبان از زبان عربی باستانی جنوب- حتا بعد از میلاد- مشکل است. کمی منابع باعث شد که دانشمندان تا حال از درک این نکته که زبانهای سامی حبشه دارای منشاء واحد است و یا نه، عاجز باشند. نقشهای جعزی بدست آمده از قرن چهارم تا قرن هفتم میلادی است؛ در آغاز همین دوره بود که حبشی ها مسیحی شدند. از همینرو آثار بدست آمده به این زبان عموماً مربوط به آئین مسیحیت است. اولین کتاب به زبان

جعزی، ترجمه ی کتاب مقدس است. ترجمه های دیگر، از زبانهای یونانی و سریانی است. از قرن هفتم تا یازدهم میلادی، اثری به زبان جعزی وجود ندارد؛ وعظ و خواندن به زبان جعزی محدود به کلیساها و مدارس دینی بود. در دوره ی حکمرایی خانواده ی سلیمانیه (آغاز حکومت ۱۲۷۰م)، نوشتن به زبان جعزی از سرگرفته شد؛ علمای مسیحی حبشه، با الهام از کلیسای اصلی اقباط، آثار دینی را - از عربی- به جعزی ترجمه کردند و از حوزه ی منحصر دین، به تاریخ نیز پرداختند. اما گفته می شود که زبان به کار رفته در این نوشته، زبان زنده و متداول آن زمان در حبشه نبود. زبانهای دیگری پیدا شدند که بعضی شان، و یا همه ی شان ادامه ی زبان جعز بودند: امهری، تیجیرینی، تیجری و هرری.

امهری در قرن چهاردهم تدوین شد و بیش از زبانهای دیگر شایع است. از همین دوره سرودهایی به زبان امهری وجود دارد. پس از آنکه مبلغان مهاجر مسیحی، عهد جدید را به زبان امهری نوشتند، هم این زبان جنبه ی ملی یافت، و هم رابطه با زبان جعزی قطع شد. با آنکه مبلغان مذکور موفق به کاتولیک ساختن مردم نشدند، و از حبشه رانده شدند، مع الوصف امهری وارد دوره ی تازه ی حیات خود شد. هم اکنون این زبان، زبان کتابت و تدریس است.

در زبان امهری از آواهای حلقی فقط هاء و همزه باقی مانده است. حضور واژگان اروپایی و زبانهای افریقایی مجاور، از خصوصیتهای دیگر زبان امهری است.

نزدیکترین زبان سامی حبشه به زبان جعزی، تیجیرینی است؛ اما گویشوران این زبان کمتر از گویشوران زبان امهری است. تیجیرینی زبان رسمی کشور اریتره است. گویشوران این زبان علاوه بر اریتره و حبشه، در سودان نیز زندگی می کنند. زبان هرری، زبان بخشی از اریتره است. مردم اریتره و مسلمانان حبشه زبان عربی را به عنوان زبان فرهنگ و زبان

ارتباطی بین قبیله های دارای زبانهای مختلف، استعمال می کنند. سایر زبانهای سامی رایج در حبشه، «جوارج»، «جفت» و زبان «ارجبا» می باشند.

خط به کار رفته در زبانهای سامی حبشه، با خط سایر زبانهای سامی تفاوت دارد. خطی که زبان جعز به آن نوشته شده، مقطعی (جدا جدا) است. این خط از ۱۸۲ رمز تشکیل یافته: هر آوا، صامتی با حرکت بعد از آن، یک رمز مستقل است. کتاب جعزی شامل رمزهایی برای ۲۶ صامت است که هر یک از این رمزها با یکی از حرکتهای زیر مرتبط است: فتحه ی کوتاه، فتحه ی کشیده، فتحه ی اماله شده ی کشیده، فتحه ی اماله شده ی کوتاه، و ضمه ی کشیده (مثل آوای حرف **U** آلمانی)، و ضمه ی کشیده (مثل **U** آلمانی)، و کسره ی کشیده. یعنی یک رمز واحد در خط اتیوپیایی نماینده ی یکی از صامتهای بیست و شش گانه با یکی از حرکتهای هفت گانه است؛ لذا خط حبشی یکی از پیچیده ترین خطهای سامی به شمار می آید و ساده ترین خطی که برای زبانهای سامی حبشه بکار می رود، عربی است.

۱۱۱. وجوه تمایز زبان عربی

قرنها تصور می کردند که متون جاهلی، کهنترین متنها مشهور عربی شناخته شده باشند. به عباره ی دیگر فکر می کردند که زبان عربی از اشعار و خطابه های جاهلی آغاز می گردد. اما چنانکه دیدیم، تحقیقات ما را به زبانهای رهنمون می شود که پیش از متون جاهلی حیات زبانی داشتند و شامل دوره ی تاریخی می شوند. زبان عربی به زبان اکدی تعلق می رساند که دو هزار سال قبل از میلاد زنده بود. پدیده های مشترک در زبان عربی و اکدی میراث زبان اولیه ی سامی است. بیان رابطه ی زبان عربی با دیگر زبانهای سامی و بیان ویژگیهای زبان اولیه ی سامی، در تلاش برای ثبت

تاریخ زبان عربی (تحولات آوایی، صرفی، نحوی، واژگانی و معناشناسی)، امر ضروری است.

۱- رابطه ی خط سامی با پدیده ی آوایی

پژوهشهای تطبیقی بین زبانهای مختلف سامی روشن می کند که زبان عربی مجموعه ای از ممیزات بسیار کهن و ویژگیهایی را که زبان اولیه ی سامی دربرداشت، حفظ کرده است. ویژگیهای مشترک، اصول زبان اولیه ی سامی خواهد بود.

خط هایی که زبانهای سامی به آنها نوشته می شد، هر یک مشخصات شکلی (حرکتی) و توانمندی بیانی خاص خود را دارد. خط میخی اکدی، کلمه ها را به چند مقطع تقسیم می کرد: حرف متحرک یا دو حرف که دومش ساکن باشد. پس این خط که هجایی است، توانایی ثبت حرکتها با صامتها را حفظ کرده است و طبیعت حرکتها (چه در وسط و چه در آخر کلام) را نشان می دهد.

اما خط بعضی از زبانهای باستانی سامی، قادر به ارایه ی حرکت آن نیستند: زبان باستانی عربی جنوب، زبان اگریتی و زبان فنیقی، با خطوط متمایز از یکدیگر- از حیث حرکتها- نوشته می شوند. اولی شباهتی به دو دیگر ندارد؛ با اینحال وجه مشترک آنها نوشتن صامتها است بدون حرکتها. شناخت حرکت در این زبانها، راهی جز قیاس ندارد. در حالیکه زبانهای زنده ی سامی چون عربی، آرامی، عبری و زبانهای سامی حبشه را - به شکل متفاوتی- از طریق تلفظ موروثی اهل زبان به تلفظ قدیمی این زبانها، می شناسیم.

تلفظی که خلیل و سیبویه از آواهای زبان عربی معرفی می کنند، با تلفظ امروزی شان تفاوت چندانی ندارد؛ در حالیکه در مورد زبانهای دیگر سامی باید با احتیاط فراوان، راه قیاس در پیش گرفت. تلفظ این زبانها، بنا به عواملی چند تغییر یافت.

مهمترین این عوامل، عدم کارآیی گسترده ی زبانهای مذکور بوده است: عبری، آرامی و جَعز از این جمله اند. تنها راه برای شناخت حرکت در این زبانها، خط ویژه ی هر یک از اینهاست که صامت و حرکت را ثبت کرده اند.

ثبت واژگان اساسی و مشترک در همه ی زبانهای سامی و مقایسه ی آنها با یکدیگر، مارا به تبیین مجموعه ای از ویژگیهای مشترک بسیار کهن رهنمون می شود. فی المثل، زبانهای سامی در کاربرد آواهای راء و لام و نون و تا و دال، تمایزی ندارند؛ یعنی هر یک از آواهای فوق، با آواهای مماثل خویش در زبانهای دیگر، برابر است. در زبان عبری و آرامی است که می بینیم، مجموعه ای از آواهای ثابت و مشترک در دیگر زبانها، دستخوش دگرگونی شده اند. مثلاً بای عبری در ابتدای کلمه، مثل بای عربی تلفظ می شود، و اگر غیر مشدد و مسبوق به حرکت باشد مثل **V** انگلیسی تلفظ می شود. کاف اگر در اول کلمه باشد مثل کاف عربی است ولی اگر غیر مشدد و مسبوق به حرکت باشد، خاء، تاء، ثا تلفظ می شود... تغییرات مذکور در زبانهای عبری و آرامی، بیانگر تحول داخلی آن دو زبان است، و این نشان دهنده ی آنست که آنها میراث زبان اولیه ی سامی نیستند، در حالیکه تلفظ عربی این آواها بیانگر تلفظ موروثی زبان سامی اولیه است.

آواهایی وجود دارند که زبانهای سامی را از هم متمایز می سازد (جز شاخه ی اکدی)؛ این آواها عبارتند از آواهای حلقی چون ع و حاء. اکدی تفکیک بین آواهای حلقی را تحت تاثیر زبان سومی (مثلاً سومری) از دست داده است.

با شناخت پدیده های آوایی، صرفی، نحوی و معناشناسی مشترک، می توان از طریق روش تطبیقی، به نتایج مشابهی دست یافت. عکس این حالت هم وجود دارد: ادات تعریف از یک زبان سامی به زبان دیگر تفاوت دارد؛

مثل اینکه در عربی «أل» و «هَاء» قبل از اسم می آیند، در آرامی فتحه ی کشیده ای است که بعد از اسم می آید. این تفاوت از یک زبان تا زبان دیگر، به این معناست که پدیده ی مذکور میراث زبان سامی اولیه نیست، و هر زبانی ادواتی برای خود ساخته است.

۲- قانونهای آوایی:

استخراج قانونهای برابری آوایی در زبانهای سامی - باز هم- از مقایسه ی واژگان اساسی و مشترک، و طرد واژگان دخیل میسر است:

عربی	عربی جنوب و حبشی	آرامی	عبری	أكدی
ثُوم	Somat	tüma	Süm	Sumu
ثُور	Sor	Taura	Sor	Suru
(ث)	(س)	(ت)	(س)	(ش)

این تغییر عبارتست از: تحول تلفظ آواهای بین دندانی مثل ثاء و ذال به مقابل دندانی تا و دال؛ مثل آنچه که در تحول عربی فصیح به لهجه های مصر و شام رخ داد. ثاء عربی در این لهجه ها مثل آرامی در برابر آوای تاء است، و در کلمه های (ثنین/اتنین، ثعلب/ ثعلب در عربی به وضوح می یابیم؛ همچنین در اسم اشاره: ذا/ده، ذه/ دی. پس این دو تغییر (از ثاء اولیه ی سامی به تاء آرامی، و ثا در عربی فصیح با تا در مصری و شامی) هماهنگ هستند.

عربی	عربی جنوب	آرامی	عبری	أكدی
أرض	C rd	--ara	éres	ers.etu
(ض)	(ض)	(ع)	(ص)	(ص)

از آنجاییکه چگونگی تلفظ عربی قدیم ضاد مورد اختلاف است، به مشکل می توان این آوا را، از آواهای سامی اولیه دانست. تقابل ضاد عربی، با عین اکدی، تفسیر آوایی مشکل دارد. اعراب رفع، نصب و جر از ویژگیهای مشترک عربی و اکدی است که دلالت به اصل سامی اولیه بودن آن دارد.

۳- تمایز آواهای عربی با سامی نخستین:

علی رغم اینکه اکثریت آواهای عربی را ادامه ی آواهای سامی نخستین می دانند، آواهای فا و سین و شین وجه تمایز میان اینان است. در برابر فاء عربی، در تمام زبانهای سامی، آوای دیگری وجود دارد. سایر زبانها در این امر اتفاق دارند. با اینحال گفته می شود که فاء ادامه ی سامی اولیه نیست، بلکه حاصل تغییر آوایی است که در آن باء مهموس دچار تحول شده است. باء مهموس (P) با فاء از نظر مخرج اندکی تفاوت دارند. پس فاء تالی باء مهموس سامی است.

تفاوت دیگر در مجموعه ی س و ش است؛ در سایر زبانهای سامی علاوه بر س و ش، سین جانبی نیز وجود دارد. خط عبری دارای رمز سومی (علاوه بر سین و شین) بنام سین سامخ است. زبان سامی اولیه نیز دارای سه آوا (در این مجموعه) بوده است. س و ش موجود بنام س و ش سامی باستان خوانده می شود، آوای سومی در زبان مهری وجود دارد؛ در عربی، اکدی و حبشی به شین تبدیل شده است.

۴- ساختهای ضمائر شخصی منفصل

ضمائر شخصی منفصل در زبان های سامی، شامل عنصرهای اساسی مشترک در زبانهای مذکور است. این عنصرها موروثی و قدیمی هستند و هر یک برگرفته از پیشوندهای مضارع (مثل ساختهای مذکور در زبان

عربی) یا برگرفته از ضمایر شخصی متصل هستند. (مثل وضع ضمیر مذکور در زبان اکدی).

گفته می شود که زبانهای عبری و عربی از اصل سامی عدول کرده اند. پسوند ضمیر شخصی مخاطب کاف، و از متکلم تاء بوده، ولی اکنون جای هر دو را (در عربی) تاء گرفته، و ساختهای مختلف را با ضمه، کسره و فتحه ی بعد از تاء از یکدیگر متمایز می سازند.

عربی	عبری	اکدی	حیشی	تهری
tu	-ti	-ku	-ku	-k

۵- اسمهای دوحرفی

دانشمندان عرب برای دستیابی به اصل کلمه با تقلیب (جابه جا کردن سه حرف اصلی یک کلمه) از همان ماده تلاش می کردند؛ اما زبان شناسی تطبیقی برای شناخت اصل تاریخی با مقایسه ی همه ی کلمه های سامی وابسته به ریشه ی واحد، برای تعیین اصلی که این کلمه ها از آن ناشی شده اند، تلاش می کند. در این بحث، به ضمایر و ادوات کاری نداریم، چه اینها از چارچوب اصل سه حرفی خارج می شوند. پژوهش در مسئله ی ثلاثی و ثنائی، به اسمها و فعلهایی که می توان آنها را به اصل ثنائی (دوحرفی) برگرداند، می پردازد. واژگانی که به اصل دوحرفی برمی گردند، به مجموعه های تقسیم می شوند که مهمترین شان واژه های خویشاوندی، و اعضای بدن است.

بسیاری از کلمات مربوط به این دو مجموعه، دو حرفی اند: أب، أم، أخ، حم و ابن...، ید، دم، رئه، لئه.... نحوین عرب برای ثلاثی ساختن این کلمات، حرف دوم آنها را مشدد نشان می دهند. کلمه ی «بن» در زبانهای آشوری، عبری و عربی با باء و نون ظاهر می شود، در حالیکه در زبانهای آرامی و مهري با باء و راء. اما در این مورد عدول از آرامی و مهري است.

فم (دهن) در اصل سامی اش همانثی است که با حرکت کشیده در رفع و نصب و جر تشکیل شده است. میم آن نتیجه ی تحولی است که «تمیم» خوانده می شود. در اصل و ریشه ی کلمه ی «اسم» اختلاف است که مشتق از «سمه» یا «سمو» است. اما پژوهش تطبیقی اولاً ثنائی بودن این کلمه را که «شم» است، به اثبات رسانید، شین سامی باستان به سین عربی تبدیل شده است. ثانیاً الف وصلی، فقط برای ثلاثی نشان دادن کلمه است.

۶- افعال

مجموعه ای از افعال وجود دارد که ظاهراً ثلاثی اند، اما با پژوهش تطبیقی، اصل دو حرفی بودن آنها روشن می شود؛ فعلهایی که با سین شروع می شوند: سكب که اصل آن «كب» است، سخف که اصل آن «خف» است. فعلهایی که با نون شروع می شوند: نقص که اصل آن «قص» است، نجس در اصل «جس» نذل در اصل «ذل»....

۷- ریشه شناسی

تا حال تصور می شد که حرف «هء» در کلمه ی «هرق» اصلی است. اما اینک ثابت شد که های وزن «هفعل» است که در عبری و عربی جنوب، در قیاس با «افضل» شمال ساخته شده: هراق در برابر أراق. به همین ترتیب کلمه های هجرع، هبلغ و... کلمه های زیادی اند که های اول شان زاید - نه اصلی- می باشد. بررسی کلمه ی مدینه، در پرتو زبانهای سامی روشن می سازد که میم آن زاید است:

عربی	عبری	آرامی	معنا به فارسی
دین	دین	دینا	قانون

«بیت دین» (دادگاه) عبری، و «دیآن» (قاضی) عربی از همین ریشه اند. در قبل از اسلام در منطقه ی شام، حوزه ی اداره یا مرکز قضایی را به زبان آرامی «مدینه» می گفتند. نامگذاری یثرب به مدینه، ارتباط به «حکم رانی» پیامبر(ص) در آنجاست.

۸- واژگان مشترک

دو دسته واژگان مشترک داریم: واژگان از ریشه ی سامی نخستین؛ و واژگانی که از یک زبان سامی به زبان دیگر داخل شده است. وجود واژگان مشترک، به معنای داشتن ریشه ی مشترک آنهاست، نه معنای واحد شان. کلمه ی لحم در زبان های عبری و عربی به معنای نان و گوشت است که در اصل سامی آن معنای خوردنی داشته است. کلمه ی «أهل» در عربی به معنای خانواده است، اما در عبری به معنای خیمه.

۹- شناخت واژگان دخیل

این شناخت از طریق قانونهای آوایی میسر است. این قانون را زبان شناسان قدیم عرب چون جوالیقی (م ۵۴۰هـ) نیز می شناخته اند. او می گوید که کلمه ی «ناطور» به معنای نگهبان نخل و درخت، معرب است، چون برابر نهاده ی عربی آن «ناظور» با ظا است. قانون آوایی، ظاء آرامی را برابر به طاء عربی می شناسند. جوالیقی گفته بود: «نبطیها ظاء را به طاء تبدیل می کنند.» می دانیم که زبان نبطی یکی از لهجه های آرامی است.

ثاء عربی برابر به ثای سامی نخستین است که در برابر آن شین در عبری و تاء در آرامی است؛ غین عربی در آرامی و عبری، به صورت عین تلفظ می شود، یعنی برابر اشتقاقی واژه ی عربی (ث غ ر)، در عبری (ش ع ر) و در آرامی (ت ع ر) است: تغر، *tará, Sáar*. همه به معنای رخنه.

۱۰- روش تطبیقی و تاریخ واژگان

در سه منبع قدیم عرب یعنی شعر جاهلی، قرآن کریم و فرهنگهای عربی، واژگان کهن و جدید وجود دارد. تمام زبانهای سامی در دو کلمه ی

زبانی «مونث» و «مذکر» مشترک اند، و بر ساختهای دو کلمه در اکدی و عبری و آرامی، قانونهای آوایی خاصی با آواهای تشکیل دهنده با کمترین انحراف از قاعده، منطبق است. این امر نمایانگر اصالت کلمه ی مونث و مذکر، و وابستگی آن به سامی نخستین قبل از هجرت (۲۵۰۰ ق.م) است. در عربی دو کلمه ی «بعل» و «زوج» را می یابیم، که کلمه ی بعل بر مردی که با زن رابطه ی همسری دارد دلالت می کند (شوی)، و هر یک از این دو کلمه منشای متفاوت دارند، اما معنای هر دو، همچون وحدت معنایی متضاد فهمیده می شوند. بعل سامی الاصل است و از آنجا به اکثر زبانهای سامی وارد شده و به معنای «اله»، «رب» و «سرور» می باشد، در برابر زوج، به معنای مرد متاهل است. کلمه ی «زوج» از کلمه ی یونانی Zeugos آمده، که اول بار وارد آرامی شد و در آن وقت به پسوند یونانی os ختم نمی شد بلکه به پسوند آرامی، یعنی فتحه ی کشیده ختم می شد. به همین دلیل است که ساخت آرامی «زوجة» بدون ادات تعریف ساخته شده است. بعل یعنی مرد متاهل و همسر او «زوج». اعراب از مونث آن «زوجه» ساختند. چندانکه اصمعی بر آن اعتراض کرد و آنرا لحن خواند.

IV. قلمرو عربی خالص

بعضی از دانشمندان معتقداند که در اصل یک زبان فصیح عربی وجود داشته که در مقابل لهجه های متعدد قرار میگرفته است؛ قلمرو این زبان فصیح یا زبان عربی خالص (العربیة) میان دو خط، یکی از چند کیلومتری جنوب مکه آغاز شده به خلیج بحرین - واقع در خلیج فارس - ختم می شود، دیگری از شمال مدینه شروع شده به شمال حیره می انجامد.

۱- کتیبه های باستانی شمال

از این قلمرو هزاران کتیبه بدست آمده که به نوع سالم و دارای حروف واضح و مشخص آن «Inscription»، و به نوع تباه شده و نامفهوم آن «Graffiti» میگویند. اما تصنیف این کتیبه ها نظر به سه مشخصه صورت گرفته: محل وجود، ویژگی زبانی، و ویژگی کتابت (خط). با این سه معیار سه نوع کتیبه شناخته شده است: ثمودی، صفوی، و لحيانی. در مورد کتیبه های ثمودی گفته شده که توسط قبیله ی واحد، یا چند قبیله ی همزبان نوشته شده اند. اما با اطمینان گفته می توانیم که ثمودی ها جامعه ی واحد زبانی بوده اند. این کتیبه ها از نواحی «مدائن صالح» (شمال غرب جزیره العرب)، «العُلا» (دیدان قدیم)، حائل، تیماء و تبوک پیدا شده اند. تعدادی هم در شبه جزیره ی سینا (که خارج جزیره العرب شمرده می شود) بدست آمده است. چون کتیبه ها به مسائل شخصی پرداخته اند، تاریخ تحریرشان معلوم نیست. در این میان یگانه ی کتیبه ی تاریخ دار ثمودی، همانست که موازی کتیبه ی نبطی است به سال ۱۶۲. شروع تاریخ عربهای شمال، ۱۰۵ م (بعد از سقوط دولت نبطی) است، پس ۱۶۲ + ۱۰۵ = ۲۶۶ م. می شود. از روی تفاوت اشکال حروف کتیبه ها، کهنترین آنها را به قرن پنجم قبل از میلاد، و جدید ترین شان را به قرن چهارم میلادی تاریخ گذاری می کنند (نه قرن).

به اعتبار محل پیدایش دسته ای از کتیبه ها در « جبل الصفا» و نواحی اطراف آن، آنانرا «کتیبه های صفوی» خوانده اند؛ جبل الصفا در جنوب شرقی دمشق قرار دارد. اکثر این کتیبه ها هم فاقد هر گونه اشاره ی تاریخی اند؛ ولی بعضاً به حوادث مشهور اشاره می کنند؛ اکثراً حوادث قرن دوم میلادی. نیز در بعضی از کتیبه ها نام اشخاص معروف منطقه مثل اُذینه - حاکم تدمر در قرن سوم - سِپْتِیموس سیوروس (Septimus Severus) و الکساندر سیوروس (Alexander Severus)

شخصیت های رومی همان قرن، آمده است. در یک کتیبه از امرؤالقیس - اوایل قرن چهارم - نام برده شده است.

دولت لحيان در شمال غرب جزیره العرب حاکم بود؛ مجموعه هایی از این کتیبه ها در العلا (دیدان) سابق الذکر یافت شده است.

ظهور حکومت لحيان، با سقوط حکومت بطالسه (که در شمال مستعمراتی داشته) مقارن است. احساس استقلال در نوشته هایی که در دیدان قرن دوم قبل از میلاد بدست آمده، به نظر می رسد، آخرین کتیبه های لحيانی به قرن سوم میلادی می رسد. در این قرن حکومت لحيان بدست رومی ها از بین رفت.

خط هر سه دسته کتیبه ها، ابجدی مأخوذ از خط عربی باستانی جنوب است. با وجود اختلاف یک حرف مشخص در مجموعه ی کتیبه ها، همان حرف ریشه به اصل خط عربی باستانی جنوب می رساند. از نظر جهت آغاز خط، باز هم سه دسته کتیبه وجود دارد: از راست به چپ، از چپ به راست؛ یک سطر از یک جهت، سطر بعدی از جهت دیگر که به آن «محرث» (Boustrophedon) می گویند. در این کتیبه ها حرکت ها - چه کوتاه و چه بلند - نوشته نمی شود. این امر باعث عدم بروز اوزان کامل می شود: فَعْلٌ، فَاعِلٌ، که هر دو با سه حرف ف ع ل نوشته می شود و تفکیک میان آنها مشکل است. بطور کلی ننوشتن حرکتهای کوتاه، به عدم شناخت طبیعت این حرکت ها در وسط یا آخر کلمه ها منجر می شود.

زبان تمام این کتیبه ها عربی است. در این کتیبه ها مجموعه ای از افعال آمده که صیغه و معنیهای آنها را می شناسیم؛ اسامی که در این کتیبه ها ذکر شده با محیط صحرا آشنا است؛ وعل، جمل، فجع... حرفهای مشهور عربی چون الی، من، لم، باء، فاء و لام نیز ذکر شده است. دو خصوصیت دیگر این کتیبه ها، کاربرد اسم موصول «ذ» و ادات تعریف «ه» است. کار برد اسم موصول «ذ» به سه صورت (ذو، ذا، ذی) مخصوص قبیله ی

طی است. اما ادات «ه» پدیده‌ی عام عربی شمال است. سلسله‌های انساب بارزترین چیز در این کتیبه‌ها است. این ثابت کننده‌ی عرب بودن نویسندگان کتیبه‌هاست.

۲- لهجه‌های عربی و زبان فصیح

کتابهای نحو و لغت بخش‌های محدودی از حیات زبانی - تا قرن دوم هجری - را ارائه می‌دهند و این بخشها هم برخی از لهجه‌های صحراست. نحویان و لغویون آن عصر، زبان را از قبایلی گرفتند که تماسی با ملل دیگر (مخصوصاً ایرانی و رومی) نداشتند. لهجه‌های بوجود آمده بعد از فتوحات اسلامی را نپذیرفتند؛ این عمل را در شمال و جنوب یکسان انجام دادند. موضع آنان، با موضع زبان شناس امروز کاملاً متفاوت بود، و زبان فصیح فقط زبان قبایل مرکزی عربستان (حجاز، تمیم، هذیل و طی) را وانمود کردند و در مقایسه با آن‌ها، هرچه را خلاف دیدند. غیر فصیح و فاسد خواندند.

۳- مختصات زبان فصیح

قطع همزه به معنای تلفظ نکردن آن بعنوان یک صامت است، در حالیکه وصل آن عکس این عملیه است، یعنی آنرا بعنوان یک صامت تلفظ کردن. بنی تمیم قطع و مردم حجاز وصل را می‌پسندیدند. تلفظ همزه‌ی وصل بین همزه و الف ساکن بوده است که به هر حال چون پس از ایجاد مانع بوجود می‌آید، صامت است نه حرکت یا مصوت؛ در حالیکه الف یا فتحه‌ی کشیده مصوت است.

ممیزه‌ی دیگر اماله است و آن تلفظ فتحه‌ی کشیده است که بین فتحه‌ی صریح و کسره‌ی صریح تلفظ نمی‌شود، و آن زمانی واقع می‌شود که بعد از الف حرف مکسور باشد: عابد و عالم، مساجد...، الف را به کسره‌ی بعد از آن نزدیک می‌سازند، چون جمع این دو را در کنار هم، حجازیان نمی‌پسندند. اماله را امروز «شبه سازی» می‌گویند. یعنی تاثیر پذیری

یک آوا از آوای دیگر. لغویون قرون اولیه، الف اماله نشده را اصل، و الف اماله شده را فرع می گفتند، در حالیکه این پدیده را امروز به « اختلاف لهجه ها» تعبیر می کنند. در اینجا سخن از دو صورت آوایی است: یکی با اماله، دیگری بی اماله. نگاه نحویان عرب به خط باعث خلط مباحث شده، سیبویه و دیگران، در کلمه ی مفاتیح، کسره را یک چیز و یا را چیز دیگر تصور می کردند. آنچه را ما کسره ی کشیده می گوئیم، آنان تصور می کردند که همانست که قبل از یا می آید.

ممیزه ی دیگر، شباهت تام حرکتی با حرکت دیگر است که آنرا نحویان عرب « اتباع» می خواندند؛ این ممیزه را امروزه « هماهنگی آوایی» (Vowel Harmony) می گویند. نحویان عرب تصور می کردند که هاء ضمیر غایب در صورتی مضموم می شود که ما قبلش واو یا ضمه باشد، و اگر ماقبلش کسر یا باء باشد، مکسور می شود؛ در صورتی که اصل های ضمیر را مضموم (با ضمه ی کشیده) می دانند: « مررتُ بهو»، «مررتُ بـهـی». در حالیکه مردم حجاز مطابق این قاعده نمی گفتند: به، بلکه می گفتند بهُ (بهو). این مخالف آنچیزی است که ما هماهنگی آوایی می خوانیم. اما غیر حجازیان این هماهنگی را رعایت می کردند و می گفتند: «فـَـخَسَفْنَا بِه و بَدَارِهَ الْأَرْضِ». این خصوصیات لهجه ی بنی تمیم است.

در حالیکه افراد قبیله ی ربیعیه می گفتند «منهم» یعنی با آنکه ما قبل هاء ساکن است نه مکسور و نه یاء. پس از نظر فصحاء (از جمله سیبویه) هم لهجه ی تمیم و هم لهجه ی ربیعیه خلاف فصاحت بود.

ممیزه ی دیگر مکسور بودن حرفهای مضارع است. تمام لهجه های که فصیح خوانده می شد، خلاف عربی فصیح امروز، حرفهای مضارع را مکسور می خواندند، در حالیکه مردم حجاز آنرا مکسور نمی شناختند. غیر حجازی ها می گفتند: انت تعلم، انا اعلم، هی تعلم، نحن نعلم.

ممیزه ی دیگری که بر ساختمان جمله تأثیر افکنده، پدیده ی تطابق

فعل مقدم با فاعل مثنی و جمع می باشد. قاعده ی شناخته شده در عربی اینست که فعلی که بعد از آن فاعل می آید، چه فاعل مثنی باشد، چه جمع، فعل به صیغه ی مفرد غائب است: قال رجل، قال رجلان، قال الرجال. ولی مطابقت کامل میان عدد و جنس بین فاعل و فعل را از خصوصیات لهجه ی طی گفته اند: ضَرَبُونِی قومک، ضَرَبَانِی اخواک. این پدیده در اشعار جاهلیت و دوره ی اسلامی و بعضی دیگر لهجه های قدیمی رایج بوده، اینک در لهجه های جدید عربی شایع شده است.

بالاخره ممیزه ی مشهور دیگر «مامای حجازی» خوانده می شود. این «ما» در لهجه ی حجاز معادل «لیس» است: ما عبدالله اخاک، ما زید مُنطلقاً. ولی این «ما» در لهجه ی تمیم معادل «اما و هل» است؛ اما این را از روی شباهت معنا با لیس، قیاس می کنند؛ الّا یه: ما هذا بشراً، اما همین آیه را مردم بنی تمیم مرفوع می خوانند، در حالیکه حجازی ها آنرا مجرور می خوانند.

۴- تفاوت عربی فصیح و لهجه ها در کاربرد واژگان

از روی لغت نامه ها و کتب نحو که در دو قرن اول هجری تدوین شده، در می یابیم که عربی فصیح، زبان شعر جاهلی است؛ ادامه ی هیچ یکی از لهجه های دیگر نیست. بسیاری از محققان پیشین و جدید، به این عقیده اند که زبان فصیح، زبان تداول هم بوده است (از جمله نولدکه). اما دسته ی دیگر این ادعا را رد کرده اند و نام «عربی فصیح» را نا مسما خوانده، آنرا «زبان نوشتاری باستان» گفته اند (از جمله ولرز آلمانی). ولرز کتب نحو نگاشته در آن زمان را دستور تجویزی می خواند و مثالهای آورده شده در آنها را ساختگی می داند. او معتقد است که پدیده ی اعراب، ساخته و پرداخته ی نحویان عرب است و وجود حقیقی نداشته است. در مورد قرآن، ولرز با تکیه به بعضی مصحف ها، معتقد است که قرائت مشهور به فصیح بعداً رایج شده است.

در این میان ظن غالب آنست که زبان فصیح در اغراض هنری و در تعامل بالا بین افراد صاحب منصب در قبایل و در تعامل بین افراد قبایل مختلف، به کار می رفته است. قرآن در اینکه « بلسان عربی^۱ مبین » است، صراحت دارد، پس نباید انتظار داشت که به لهجه ی محلی بر گردد. طبیعی اینست که قرآن به زبان فصیح و بلند روزگار خود باید باشد.

در شعر جاهلی پدیده های کم تأثیری ناشی از اختلاف لهجه ی قبایل به چشم می خورد؛ اما زبان آن با اختلاف قبیله عوض نمی شود. ازینرو مسلمانان در صدر اسلام، در آن مواردی که امکان قرائت های مختلف (در قرآن) پیش می آمد، قرائت « عربی فصیح » را ترجیح می نهادند. این زبان، بر خلاف مشهور، لهجه ی حجازی نیست، بیشتر از هر کسی، نولدکه با نظر ولرز مخالفت کرده است. وجود علامتهای اعرابی - (رفع، نصب و جر) که یکی از تشکیکهای ولرز است - در زبان شایع بوده، (مثل آنچه که در زبان شعر جاهلی و قرآن کریم و زبان قبیله هایی که شواهد کتابهای نحوی از آنها گرفته شده، شایع بوده است)، زبان آنها را به ارث گرفته است؛ همانطوریکه زبان اکدی از سامی اولیه گرفته بود. از علامتهای اعراب فقط علامت نصب در زبان حبشی باقی مانده که کاملاً منطبق با عربی است. نحویان عرب، واقعیتهای کتیبه های اکدی و متنهای حبشی را تفسیر می کنند.

۵- چگونگی گزینش لهجه ی قریش به عنوان زبان ادبی:

زبان عربی مانند هر زبان دیگری- به دلیل وسعت و گسترش ناحیه ی مورد استعمال آن- دارای لهجه های گوناگون بوده است. این حقیقت را اولین بار لغویون و نحویون مسلمان که می خواستند قواعد زبان عربی را درج کنند، مشاهده نمودند. از جمله سیبویه اختلاف در زمینه ی صوت، ساختمان کلمات، نحو و واژگان را در کتاب مشهور خود به نام «الکتاب» ضبط نموده است.

از جانب دیگر دانشمندان قرائت دریافتند که حرکت بعضی حروف

کلمات، با نحوه ی قرائت آنها در قرآن به چند گونه آمده است. از همین جا هفت قرائت مشهور پیدا شده که هر یک را به لهجه ی یکی از قبایل عربی نسبت می دهند.

همین ملاحظه در مورد حدیث نیز می تواند وجود داشته باشد؛ بیش از یک قرن حدیث به طور شفاهی نقل می شد و بعد از آن در کتبی مانند صحیح بخاری نقل شد. بنابراین تحول اصوات و تحول صرفی و نحوی را در زبان آن نباید از نظر دور داشت. اشعاری که از زمان جاهلیت به دست آمده است، علی رغم اثر پذیری از تحولات مذکور برای مطالعه ی زبان فصیح عربی در قرن ششم میلادی، سند های اساسی به شمار می آیند.

اصولاً جمع و کتابت قرآن عظیم الشان- چنانکه بعد از این می بینیم- بعد از رحلت حضرت رسول صورت گرفت. معهذا کهنترین نسخه ی قرآنی تاریخ ۱۶۸ هـ را در خود دارد. با توجه به اینکه اعراب یا تعیین علامات (فتحه، کسره و ضمه) در خط عربی به تأخیر ایجاد شده به مشکل می توان به لهجه ی مردم حجاز در ابتدای قرن هفتم میلادی پی برد. با این حال از روی نسخ قرآنی پایه های نخستین «عربی فصیح» را بررسی می کنیم.

بعضی از دانشمندان اسلامی- از جمله ابن خلدون و جلال الدین سیوطی- به این عقیده اند که در اصل یک زبان فصیح عربی وجود داشته که در مقابل لهجه های مختلف عربی قرار می گرفته است. بنابراین لهجه های مذکور همه، نوعی تحریف بوده اند از زبان عالی، با این قیاس حدود جغرافیایی را که آن زبان عالی یا زبان عربی خالص فرا گرفته بود، می توانیم معین سازیم: میان دو خط، یکی از چند کیلومتری جنوب مکه آغاز شده به خلیج بحرین- واقع در خلیج فارس- ختم می شود؛ دیگری از شمال مدینه شروع شده به شمال حیره می انجامد. در این محدوده قبایل قریش بنو تمیم، بنی قیس، بنی اسد، بنو هذیل و برخی قبایل کنانه و طی قرار دارند. بیشترین لغات، قواعد صرف و اعراب از آنها گرفته شده است. در حالیکه

خارج از این محدوده قبایلی که در همسایگی با روم یا ایران یا در تماس با حبشیان و قبطیان قرار دارند، محل مراجعه برای اخذ لغات یا قواعد قرار نمی گرفتند.

با اینحال در داخل قلمرو عربی خالص نیز دو لهجه از هم متمایز اند: لهجه ی حجاز و لهجه ی بنو تمیم. این دو لهجه در مواردی از اعراب حذف و یا حفظ بعضی از حروف، مونث و یا مذکر پنداشتن بعضی از کلمات با هم اختلاف دارند.

لهجه ی بنو تمیم	لهجه ی حجازی	معنی کلمه به فارسی دری
اسال	سل	پرس
أكد	وكد	تأکید کرد
بالسوء	بالسو	بایدی
هیهات	ایهات	دریغ
عنی	انی	که من
خباءنا	خباعنا	خیمه های ما
نَفعَل	نَفعَل	کردم
تَفْعَلون	تَفْعَلون	می کنیم
کلیب	کلاب	سگان
ناداهُ	نداهُ	او را صدا کرد
وَتَدَ	وَتَدَ	میخ چوبی خیمه
عُمَرُ	عُمَرُ	زندگی
عَضُد	عَضُد	بازو
رُسُل	رُسُل	پیامبران
رد	اردد	نپذیر

کلمات «طریق»، «سوق» (بازار)، «تمر» (خرما) در حجازی مونث و در لهجه ی شرقی (بنو تمیم) مذکر است.

در مجموع، لهجه که در قلمرو عربی خالص (العریبه) رایج بوده، لهجه ای بوده که چند قرن پیش از اسلام به تدریج به «زبان متحد شاعرانه» تبدیل شده بود؛ در علل پیدایش این زبان واحد، چهار عامل رادخیل دانسته اند: ۱- بازار (سوق) که هر سال در بیست روز اول ماه ذی قعده، اعراب در محلی جمع می شدند و در آنجا یا در مورد نزاعی داوری می کردند، یا شعر و مقامه می خواندند و یا داد و ستد می کردند. ۲- قریش و کعبه: کعبه محل تجمع هر سال های اعراب بود. چون قریش صیانت کعبه را بعهدہ داشت، مورد احترام سایر قبایل بودند. عربها ضمن حج از زبان قریش نیز متأثر می شدند. یا به عباره ی دیگر می کوشیدند به لهجه ی قریش سخن بگویند. ۳- عربها باتمدنهای همجوار خود یعنی روم، ایران و مصر و حبشه در ارتباط بودند. زبان عربی ازین همسایه های خود واژگان بسیاری را گرفته است. کم نیست کلمات فارسی، رومی، قبطی و حبشی در زبان عربی. ۴- چنانکه پیش ازین دیدیم، حجازیان قبل از سایر قبایل، استفاده از خط را آغاز کردند. از حجاز - دقیقترش - از مکه خط به سایر نواحی شبه جزیره ی عرب انتشار یافت. خط خود عامل مهم توحید لهجه های مختلف در یک لهجه ادبی است. اشعار دوره ی جاهلی نیز به آن لهجه سروده شده و قرآن نیز به همین لهجه نازل شده است. پس ازین، ادبا و فضلا کوشیده اند که اولاً تمام نوشته ها و متون را با معیار همین زبان - که اکنون «زبان وحی» شده بود- بسنجند. ثانیاً تمام قبایل عرب چه آنهایی که در قلمرو عربی خالص (العریبه) قرار داشتند، و چه آنانی که بیرون ازین محدوده

قرار داشتند، می کوشیدند موارد اختلاف لهجه ی خود با زبان «وحی» را، تصحیح کنند.

۷. زبان عربی در بیرون از قلمرو اعراب

۱- زبان عربی در شرق حکومت اسلامی

الف- حدود عربی زدگی: قبایل متعدد عرب راهی سرزمین های شام، عراق و ایران شدند. این امر باعث شد که آنعه از قبایلی که پیش از این درین مناطق گشت و گذار داشتند، در آنجا ها ماندگار شوند. اینان در شهر ها مستقر گردیدند. آمیزش مردم بومی با عرب های مهاجر، باعث عربی شدن این محلات گردید. می دانیم در مناطقی از شام و عراق، لهجه های گوناگون آرامی رایج بود؛ این لهجه ها که از حیث آوایی، نحوی و واژگانی به زبان عربی نزدیک بودند، به آسانی جا را به عربی خالی کردند. با اینحال هنوز مناطقی در شمال عراق، شام و ایران با لهجه های آرامی صحبت می کنند.

به طور عموم عبور به عربیت، در مناطقی هموار و شهری سریعتر و آسانتر از مناطق نا هموار و کوهستانی بود.

مهاجرت به ایران از دو طریق صورت گرفت: گویا گروه های از اعراب در سواحل خلیج فارس- حتا در عصر جاهلی زدگی می کردند؛ ابتدا همین گروه ها، موج های از مهاجرین عرب را پذیرا شدند؛ قبیله ی عبدالقیس از این جمله بودند. بعضی از این ها در ساحل زدگی کردند، و عده ی دیگر به عمق سرزمین ایران داخل شدند که تا عصر مغول تمایز زبانی آنان موجود بود.

گروه های دیگری از راه عراق وارد ایران شدند؛ حتا در قرن دوم قبایل خانه به دوش عرب در مناطق مختلف ایران پیدا شد. کاشان، همدان و

اصفهان جمع کثیری از اعراب را در خود پذیرفت. قم بیشترین جمعیتش عرب نژاد بود. اما گروه های بزرگتر عرب وارد خراسان شدند: هزاران بصری و کوفی در نیمه ی اول قرن اول هـ در خراسان ساکن گردیدند. در اوایل قرن دوم هـ تعداد عرب ها در خراسان را دو صد هزار نفر گفته اند. در بین این اعراب افراد قبایل بکر، تمیم و عبدالقیس فراوان بودند. آمیزش اینها با مردم محل، دو پدیده ی موازی را به وجود آورد؛ تعدادی از خراسانیان عربی آموختند؛ یکی از دلایل کثرت نویسندگان و علمای خراسان در قرون نخستین اسلامی، دستیابی سهل آنان به محاوره در محیط عربی بود. پدیده ی آموزش عرب ها زبان فارسی را که بالاخره، به تحلیل آنان در جامعه ی فارسی گوی انجامید. چنان که گفته شده اکثر عرب های که در لشکر ابو مسلم بودند، به زبان فارسی سخن می گفتند. از اول قرن سوم مراکز حکومتی به فارسی گویی راغب شدند و در این زمان پایبندی اعراب به زبان اصلی شان ضعیف گشته بود. به همین دلیل جریان عربی شدن در این مناطق، مثل شام و عراق پیش نرفت. در عصر اموی دو امر دلیل برتری و اشرافیت عربی بود: اصالت بادیه نشینی، و توانایی تکلم به عربی همچون افراد بادیه. در چنین شرایطی طبیعی است که بزرگان جامعه به پرورش فرزندان شان در یک محیط عربی بدوی سعی وافر نمایند، تا از طبقات پایین جامعه متمایز گردند. از سال ۷۰ هجری، زبان عربی در حکومت اسلامی از جایگاه والا و محکمی برخوردار بوده است. این امر که فصل مهمی در تاریخ زبان عربی است، به دلایل ذیل پیش آمده: رسمیت زبان عربی (بعد از ۷۸ هجری)؛ زبان طبقه ی حاکم بودن؛ زبان ادبی و علمی بودن؛ زبان دین، قرآن و عبادات بودن.

فراگیری عربی باعث می شد که در دستگاه و دیوان حکومتی به شغلی دست یابند؛ در طول حکومت بنی امیه سخن گفتن به زبان فصیح عربی، از اسباب فضیلت و از ویژگی های اشرافیت به شمار می آمد. فرزندان خود را

به بادیه می فرستادند تا عربی بدوی را بیاموزند. حرف زدن به عربی بدوی، از نشانه های بدوی گری و آن از افتخارات بود.

غیر اعراب نیز هم برای تمایز، و هم برای دستیابی به منابع دین و علم، به آموختن عربی ممارست می کردند. زیاد الاعجم از کسانی است که با وجود لکنت و لحن در تکلم، در سرودن شعر عیبی نداشت. سیبویه به اشعار او استشهاد می کرد.

ب- بازبینی قواعد تجویزی دوره ی اموی: در قرن سوم هجری، از یک طرف اوج مهاجرت قبایل عرب به شرق متوقف شد؛ از جانب دیگر حکومت های ملی با زبان های بومی تشکیل یافته بود؛ از این رو پس از این زبان عربی زبان خواص بود نه زبان عوام.

در این قرن بازبینی در باره ی خود زبان و قواعد تجویزی خلیل و سیبویه و اخفش نیز آغاز گردید. آنچه را که سیبویه فساد و دوری از اصل فصاحت می دید، جاحظ اختلاف لهجه می خواند که به دلیل پیوستگی به قبایل مختلف پیش آمده بود. جاحظ کلمات فراوانی را از شهرهای کوفه، بصره، مصر و مکه می آورد که با هم اختلاف دارند: مردم مکه خانه ی بالای خانه را «عُلَیَّة» و جمع آن را «عَلَالِیَّ» می گفتند؛ اما مردم بصره آن را «عُرفه» و جمع آن را «عُرفات» و یا «عُرف» می گفتند.... جاحظ به رواج کلمات فارسی در کوفه و بصره اشاره می کند: مردم مدینه از زبان مردم ایران بطیخ را خربزه، سمیط را رزدق، مصوص را مزوز و شطرنج را اشترنج می نامیدند. مردم کوفه مربعه را چهار سوک، سوق یا سویقه را وازار(بازار)، قثاء را خیار می گویند. جاحظ از بعضی ترکیب های فارسی نیز یاد می کند مثل «سند نعال» به جای «النعال السندیه» ی عربی. جاحظ تاثیر زبان های فراگیران زبان عربی را بازگو می کند؛ او نبطی را در کوفه، خراسانی را در بصره، اهوازی را در کوفه شناسایی می کند و بطور عموم عربی گویی اقوام مختلف را بیان می کند. وی می گوید اگر سندی پنجاه

سال میان قبایل تمیم، قیس و هوازن اقامت کند، باز جیم را «زا» تلفظ می کند، نبطی خالص زا را سین، (بجای زورق می گوید سوزق)، و عین را همزه تلفظ می کند. جاحظ می گوید که ابو مسلم خراسانی نمیتوانست قاف را تلفظ کند، وی بجای «قُلْتُ» می گفت «کُلْتُ» و به جای قمر می گفت کمر. زیاد اعجم، سین را شین تلفظ می کرد و طا را با آوای غیر مطبق، مثل ابو مسلم تلفظ می کرد. به همین ترتیب اینان میان دال و ذال تمایز نمی آوردند. در بسیاری از لهجه های آرامی، دال و ذال دو واج جداگانه نبوده؛ یعنی کاربردی یکی به جای دیگری، سبب تفاوت معنایی نمی شد. جاحظ به این نوع تفاوت لکنت می گفت. علاوه بر این، جاحظ اصطلاحات حُسه (سنگینی در کلام) و حُکله (نقص و عیب) را نیز به کار می برد که مربوط زبان شناسی نیست، بلکه به روانشناسی زبان مربوط می شوند.

ج- از بدویت به مدنیت: در شهر های اسلامی، تا اواسط قرن دوم، بدویان به دلیل فصاحت کلامشان مورد احترام بودند. بعضی از این افراد واژگان غریب را به نحویان و لغویان می فروختند. بعضاً اختلاف نظر میان نحویان بصره با کوفه را، به دلیل اختلاف راویان بدوی آنها می دانند. اما در دوره ی عباسی ها، فرزندان بادیه به شهر ها و قصرها می آمدند تا عربی فصیح بیاموزند.

اما از آنچه که به نام لغزش به ادبای این عصر نسبت داده می شود، در حالی که آنها از لهجه ی محلی گرفته شده بودند، معلوم می شود که در این دوره، زبان فصیح به زبان نوشتار گفته می شده است. در حالیکه پیش از این، شیفتگی به زبان بادیه، ادبا را وادار به اظهار اختلاف با زبان و تلفظ مردم شهر، و تظاهر به فصاحت (Over Correctness) می کرد. ادبا و لغویون به جمع آوری کلمات غریب و نادر رغبت فراوان نشان می دادند و منشای این الفاظ بدویان بودند.

زبان عربی در اواخر عصر بنی امیه وارد مرحله ی تالیف شد. پیش از این در حد شعر و ضرب المثل و خطابه ی شفاهی خلاصه می شد. تا این زمان یگانه تالیف قرآن کریم بود. به قول محققین عرب، ابن مقفع اولین کسی است که عربی را به عنوان زبان نوشتار به کار بست. از این زمان به بعد، زبان عربی منزلت جدیدی پیدا کرد. سیبویه با وضع اصطلاحات حرف، اسم و فعل، به این کلمات مقام علمی بخشید. اصطلاحات دیگر او چون «همس» (آهسته سخن گفتن)، «جهر» (جوهر سخن را گفتن) و «مخارج» (واجگاهها) تا امروز کاربرد دارد. به همین ترتیب، خلل از کلمات عامیانه ی چون بسیط، طویل و مدید... اصطلاحات جاودانی را در علم عروض ایجاد کرد. به همین ترتیب متکلمین اصطلاحات جوهر، عرض ماهیت، وحدت و غیره را وضع نمودند؛ و نحویان از حال و ظرف و غیره سخن گفتند. اینها در ساختار جدید بودند مثل ماهیت، ویا در معنا مثل بسیط و کامل.

با این مقدمات در عصر عباسی زبان عربی پا به عصر فرهنگ اسلامی گذاشت. در این مرحله زبان بحث و تدریس شد، و در عین حال با گسترش فتوحات، تغییر زبانی به وجود آمد، و چنانکه گفتیم تقابلی بود با آنانی که به دنبال عربی فصیح در میان بدویان بودند.

نخستین تالیف علمی، درباره ی آموزش زبان عربی «لحن العامه» بود که کسانی کوفی آنرا نوشت. چند رساله در جمع آوری واژگان نوشته شد که- پیش از این- زبان شناسان آنان را به عنوان واژگان غیر فصیح طرد کرده بودند. پیش از کسانی، ثعلب در کتاب «الفصیح» چنین کاری را کرده بود؛ با این تفاوت که ثعلب واژگان فصیح را (به زعم خودش) نقل و توصیه می کند. اما کتاب «ادب الکاتب» ابن قتیبه به کار گیری زبان فصیح به صورت روایت شده ی آن را آموزش می دهد. ظهور این کتاب ها، تحول آموزش زبان از طرق شفاهی به شکل کتابی (از گفتاری به نوشتاری) را نشان می دهد؛ یعنی شکل و صورت تغییر کرد و زبان عربی

خود منبع آموزش شد.

بدین ترتیب در قرن چهارم راهکار آموزش، نه آمیزش با اعراب، بلکه آموزش از کتاب شد. مهمترین کتاب های این قرن «جواهر الالفاظ» قدامه بن جعفر، «الالفاظ» ابن سکت، و «الالفاظ الکتاییه» عبدالرحمن همدانی است. مضمون این کتاب ها آموزشی گزینشی، و زبان آن ها زبان نوشتار است که از تظاهر به فصاحت و غریبی دور، و از سخن عامیانه هم برتر است. اینان واژگان و تلفظ آنها را نه از زبان بدویان، بلکه از کتب و دواوین شعرا نقل می کنند. تحول و تکامل زبان، با کاربرد آن در سطح اداری و فرهنگی مرتبط گشت. ابن جنی در کتاب «الخصائص» فصلی را به «أغلاط الأعراب» اختصاص داد. این نگرش با نگرش نیمه ی اول قرن دوم در تقابل قرار دارد؛ به جای سفر به صحرا، اصطلاحات و تعبیر مورد نیاز را اشتقاق می کردند. کار به جایی رسید که متنبی شاعر معروف، ساخت های جدیدی را ایجاد کرد: «آخاء» جمع «أخ»؛ از عدد سادس (شش) بر وزن فعال «سادس» ساخت؛ این در حالی بود که نحویان این وزن را فقط تا عدد چهار جایز می دانستند؛ توراب به جای «تراب» (خاک)....

اما حیات زبان شبه جزیره را در قرن چهارم، همدانی در کتاب «لغات اهل هذ الجزیره» به رشته ی تحریر آورد. او لهجه ها و زبان های متعدد رایج در جزیره را، با زبان فصیح محک زد. همدانی از قبایلی نام می برد که هنوز با زبان مهری و حمیری سخن می گفتند.

اما تحقیق مقدسی در کتاب «أحسن التقاسیم فی المعرفة الاقالیم»، فراتر از کار همدانی است؛ مقدسی با جغرافیای جهان اسلام (و فراتر از آن) سروکار داشت. از این رو، او زبان ها و لهجه های فراوانی را ضبط و تحلیل کرده است.

مقدسی نمونه های از لهجه ی عدن را تذکر می دهد: به جای رجلیه، رجلینه؛ به جای یدیه، یدینه...؛ یا این که جیم را به کاف تبدیل می کنند:

رجب، ركب؛ رحل، ركل. چیزی که در لهجه ی امروز مصر دیده می شود. گفته می شود که این نوع تلفظ در اصل سامی، و پس از آن در عربی جنوب موجود بوده است. علاوه بر این به قول مقدسی بیشتر مردم عدن ایرانی بودند. مقدسی در مقام مقایسه ی لهجه های موجود میان قبایل عرب در قرن چهارم با آنچه که نحوین و لغویون در قرون نخستین ضبط کرده بودند پرداخت. او لهجه ی مردمان هذیل، نجد، و افراد برجسته ی حجاز را «فصیح» یافت. با این حال او کاربرد زبانی در مشرق دولت اسلامی را بهتر از جا های دیگر یافت. زیرا آن را فرا گرفته از راه تدریس و کتاب می خواند. وی لهجه ی عراق را نیکو (از حیث تلفظ) و فاسد (از نظر نحو) می خواند. اهل کوفه به دلیل نزدیکی به بادیه و دوری از لهجه های آرامی دارای زبان سالم بودند. زبان مردم بطائح را نبطی می داند (بطائح مناطق قابل زرع بین النهرین را گویند). بغداد را به مقتضای مرکزیتش، دارای لحن و لهجه ها می داند. مقدسی ضمن سفر به مصر و مغرب و اندلس، دریافت که در این مناطق علاوه بر عربی، زبان های دیگری نیز وجود دارد؛ قبطی را زبان مردم مسیحی آنجا یافت و زبان عربی مردم آنجا را مبهم، پیچیده و مخالف آنچه در منطقه های دیگر ذکر کرده بود، وانمود ساخت. مقدسی به وجود زبان بربری نیز اشاره کرد.

د- از سقوط بغداد تا اوایل قرن بیستم در شرق با ظهور دولت های ملی، جلو تعریب گرفته شد؛ به زودی جای عربی را زبان فارسی- تا اقصای کشور اسلامی- گرفت. عربی تنها در حوزه ی تدریس و دین محدود ماند. بر علاوه کار تالیف به زبان فارسی، و سرایش شعر به این زبان، عربی را در موقعیتی قرار داد که زبان لاتین بعد از رنسانس قرار گرفته بود.

اما در قلمرو «عرب زبان» حکومت اسلامی، فتور در اقبال زبان عربی، از زمان اقتدار سلاجقه آغاز گردید. سلاجقه به رشد فارسی رغبت تمام داشتند. در این دوره ضمن رشد تالیف به فارسی، دانشمندان دو زبانه نیز

ظهور کردند (مثل غزالی و دیگران). نظام الملک با تاسیس نظامیه ها، جایگاه علمی و دینی زبان عربی را تثبیت کرد. در این دوره نصاب های تدریس زبان عربی تهیه شد که یکی از آنها شرح دیوان الحماسه توسط ابو زکریای تبریزی است.

سقوط بغداد به دست هلاکو، عملاً به شش و نیم قرن امپراطوری عرب زبان خاتمه داد. عربی از رسمیت و اداره بر افتاد. از قرن پانزده ی میلادی، ترکان عثمانی بر سرزمین های اسلامی عرب زبان دست یافتند. به اعتبار حضور مقتدرانه ی آنان در دستگاه حکومت، زبان ترکی، زبان اداره و حکومت شد. نمونه های به ظاهر عربی را از کشور مصر نقل می کنند: الأغا (سرنگهبان)، الدفتردار (مدیر امور مالی)، الروزنامچی (یعنی حافظ اسناد)، با توجه به این که همه ی مراکز قدرت در دست غیر عرب ها- مخصوصاً ترک ها- بود، وضعیت زبان عربی روشن می گردد: حضور در سطح ادارات محلی.

سخن گفتن به زبان عربی، نمایندگی از وابستگی به طبقات پایین جامعه می کرد. این وضع تا فروپاشی امپراطوری عثمانی- اواخر قرن نوزده، اوایل قرن بیست- ادامه یافت. تا اینکه دولت های ملی عربی به وجود آمدند.

۲- زبان عربی در قاره ی افریقا

بیش از نیمی از مردمان افریقا با همدیگر به زبان عربی صحبت می کنند؛ زیرا همراه به روزگار و ترویج اسلام، زبان عربی در قاره ی افریقا تداول یافت.

الف- تعریب مصر، نوبه و سودان: با انقلاب اسلامی و مهاجرت های بشری همراه آن، عربی شدن مصر آغاز گردید. گفته می شود که قبایل هجرت کرده به مصر و سایر نواحی افریقا، پس از مدتی اصل و نسب قبیلوی خود را فراموش کردند و در جامعه ی مدنی آن نواحی حل شدند. گویا نخستین قبیله ی عربی که وارد مصر شد، جذام بود که با عمروالعاص

سفر کردند. این قبیله، مدتها قبل از جنوب به شمال رفته بود و مشکل زبانی برای شان باقی نمانده بود؛ یعنی زبان شان عربی شده بود. با اینحال، قبایل جنوب نیز به مصر آمدند، اما در جوّ حاکم زبان عربی حل شدند. قبیله ی قضاعه که مقیم مصر بود، در زمان عمر بن خطاب به مصر آمدند. البته بعضی ها، قضاعه را از جنوب می دانند که با شکستن سد مآرب به شمال کوچیدند. اموی ها، قبایل شمالی را به کوچیدن به مصر ترغیب و تحریص نمودند، و این امر در تعریب مصر و ایجاد توازن میان شمالی ها و جنوبی ها نقش داشت. قبایلی که به حکم هشام بن عبدالملک به مصر کوچیدند عبارت بودند از «سلیم» و چند قبیله از «قیس» از جمله «عدوان» و «فهم». اینان در جنوب شرقی پراکنده ساخته شدند. تشابه لهجه های جنوب و شمال مصر باهم، به دلیل دو بخش شدن همین قبیله است. بعداً (در عصر طولونی) قبایل از یمامه در صعيد جابجا شدند. در عصر فاطمی، قبیله ی «جهینه»، بنی هلال و بنی سلیم به مصر آمدند. اینان در تعریب مصر و مغرب نقش مهم ایفا کردند. جهینه همان است که امروزه قبایل عربی سودان را تشکیل می دهند. دلیل ورود قبایل بنی سلیم و بنی هلال به مصر را، تمایل آنها به قمرطیان می دانند. قسمتی از بنی هلال راهی مغرب شدند. در عصر صلاح الدین گروهی از ثعلبیان و جرهم به مصر آمدند.

عواملی که باعث شد که گروههای مختلف قومی و زبانی، در یک مجموعه ی واحد ذوب شوند، و گروههای زبانی متمایز ایجاد نشود، یکی این بود که عمر بن خطاب به قبایل جنگجو اجازه نداد که صاحب ملکیت شوند؛ آنان را در پایگاههای نظامی ویژه ای جابجا کرد. اینان به سرعت خصلت قبایلی را از دست دادند. ساکنان بومی که به اسلام گرویده بودند، آموزش عربی را وجیهه ی دینی انگاشته به آموختن آن رغبت داشتند. علاوه بر این بعد از سال ۷۸ هـ، عربی زبان رسمی و اداری قلمرو اسلامی نیز گردید. این امر باعث شد که دیگران برای نزدیکی به طبقه ی حاکم، به

آموختن عربی همت گماشتند. در قرن دوم به عرب های مهاجر اجازه ی داشتن زمین داده شد، این امر آنان را با اهالی بومی نزدیک تر کرد، یعنی به قول مقریزی، صد سال بعد، بومی های مصر به اسلام گرویدند. زمانیکه موقعیت عرب ها بهتر شد، به روستاها روی آوردند و سبب تعریب آنجاها شدند. درعهد عباسی- مخصوصاً در عصر معتصم (۲۱۸-۲۲۷ هـ.ق)- قدرت به غیر عرب منتقل گردید. بسیاری از اعراب و بدویان سبک دوش گردیدند. این امر باعث شد که آنان به روستاها -غرض امرار معاش- روی آوردند؛ در حالیکه زبان اداره کماکان عربی بود؛ این امر بازهم در تعریب مصر و سودان و مغرب نقش مهم داشت. مهاجرت به جنوب منطقه ی چاد، ناشی از این امر بوده است. دولت طولونی، قبایل ربیعہ را در برابر قوم بومی بَجّه (که در جنوب باعث اذیت مسلمانان می شدند، هم به راههای دریایی، و هم به راههای بری شبیه خون می زدند) فرستاد. ربیعہ با سرکوب بَجّه، در جنوب جابجا شد و میان آنان اختلاط خونی به نام «فرزندان گنج» (اسره الكنز) بوجود آمد که منصوب به «کنزالدوله» شخصیت با نفوذ عصر فاطمیان هستند. اسکان ربیعہ در منطقه ی میان وادی نیل و دریای احمر، در تعریب منطقه نقش بسیار داشت.

در مورد تعریب نوبه باید گفت که اسلام در مرز میان بَجّه و نوبه متوقف شد؛ تا اینکه به موجب پیمانی مسمی به «بقط» (مأخوذ از کلمه ی لاتینی pactum) در سال ۱۶۵هـ.ق. نوبی ها با مسلمانان شمال رابطه پیدا کردند. این پیمان متعهد به عدم اقامت اعراب در نوبه، در برابر تعهدات متقابل نوبی ها است. هرچند این پیمان جریان تعریب نوبه را صدمه زد، در ۳۶۵ هـ.ق که ابن سلیم اسوانی از نوبه دیدن کرد، این واقعیت را که عرب ها به اثر آمیزش از عربی دور شده و به زبان نوبه راغب شده اند، بیان نمود. فقط در قرن سیزدهم بود که نوبه به منطقه ی حاکمیت مصر درآمد و خاندان کنز بر آن حاکم شد. با اینحال به قول ابن بطوطه (قرن چهاردهم م)

حاکمشان مسلمان، و خودشان مسیحی بودند. یعنی جریان مسلمان شدن و تعریب نوبه به کندی پیش می رفت.

اما تعریب در مناطق میان وادی نیل و دریای سرخ، باعث رشد نفوذ دولت فاطمی بر سواحل سودانی بحیره ی احمر گردید. تجارت به شیوه ی قدیم آن از این سواحل به سوی شام رایج گردید. این امر باعث مهاجرت تعداد زیاد از عربها به سواحل مذکور شد. در نیمه ی دوم قرن چهاردهم میلادی، قبایل جهینه (از اصل قضاغه) به جنوب نوبه رخنه کردند، و نوبی ها را شکست دادند و با حبشی ها به داد و ستد پرداخته سهیم ملک آنان شدند. گروههای بنام رفاعه، کبابیش، دارحامد و بقاره در «کوردفان» و «دارفور» و مناطق غربی سودان، در همین دوره جابجا شدند. اینان تبارهای مختلط قبایل عرب و بومی های محل بودند. به عموم این نسل که از حبشه تا چاد پراکنده هستند، و نسل دوم عرب را تشکیل می دهند، «جعلی ها» می گویند.

ب- تعریب بربرها: فتح اسلامی در مناطق ساحلی مدیترانه (از لیبی تا مغرب)، و مهاجرت قبایل بنی هلال و بنی سلیم در قرن یازدهم عامل موثری در تعریب مغرب به شمار می رود. وجود دو گونه لهجه در مغرب را ابتدا زبانشناس فرانسوی «ویلییم مارسه» بیان کرد: لهجه ی شهرهای ساحلی چون قیروان، تونس، تلمسان و فاس؛ و لهجه ی بدوی منطقه های روستایی و دشت های «برقه» و جنوب تونس و روستاهای الجزایر و جنوب مغرب و سواحل غربی. مجموعه ی اول ره آورد زبان مشترکی است که در قرنهای دوم، سوم و چهارم هجری با ایجاد شهرهای عربی در مغرب شکل گرفت؛ اما مجموعه ی دوم ره آورد لهجه های بنی هلال و سلیم اند. مجموعه ی اول لهجه ی شهرهاست. البته این مجموعه خود شامل لهجه های متعدد است: ساحل تونس، شمال قسطنطنیه، منطقه یی تراره، بلندیهای جباله در شمال فاس.... ویژگی دوم مجموعه ی اول، وجود واژگان بربری به

کثرت است، و این نمایانگر آن است که مجموعه ی نخست قدیمی تر از مجموعه ی دوم است. گویشوران این لهجه ها، مخلوطی از عربهای فاتح قرون نخستین و بربرهای بومی هستند. این نشان می دهد که تحت تاثیر دو عامل حکومت و دیانت، تعداد بسیاری از بربرها، زبان عربی را آموختند. شهر فاس که در ۱۹۳ هـ ق تاسیس گردید، یکی از نمونه هایی است که اهالی آن از این اختلاط خونی بوجود آمده اند.

چنانکه گفتیم، گروه دوم لهجه ها مربوط به اخلاف قبایل بنی هلال و بنی سلیم است. هلالی ها از صعيد مصر آغاز به حرکت کردند. چون مردم جنگجو و مضر تشخیص شدند، فاطمیان آنان را به سوی مغرب گسیل کردند تا در برابر بربر «منهاجه» بایستند. برای تشویق آنان در رفتن به مغرب، به هر یکی از آنها شتری و دیناری و اجازه ی گذر از نیل داده شد؛ به آنها ملک منهاجه را فرمان داد و به قول ابن خلدون، همه ی تیره های بنی هلال همچون ملخهای پراکنده به جانب مغرب حرکت کردند و در ۴۴۳ هـ ق به مغرب رسیدند. و پس از مدتی درگیری میان بنی هلال و بربرها آشتی و خون شریکی بوجود آمد. چون بربرها از نظر خلق و خو به عربهای فاتح - آنهایی که در قرن اول و دوم مغرب را تسخیر کرده بودند - نیز آمیختند. بدینترتیب، بسیاری از قبیله های بربر میان قرن یازدهم - مهاجرت بنی هلال (و قرن پانزدهم) (عصر نوشتن کتاب العبر توسط ابن خلدون) عرب شدند. یکی از آن قبایل قبیله ی کتامه است که مذهب شیعی داشته اند و با دولت های بعد از فاطمیان درگیر بوده اند. هواره از تیره های برانس (بربر) است که عرب شد، اینان در برقع و طرابلس زندگی می کردند. اینان به تجارت اشتغال داشتند؛ هم به اسکندریه رفت و آمد می کردند و هم با سودان از طریق صحرا. این امر باعث پراگندگی ایشان در قلمرو وسیعی گردید. اینان از همین طریق با بنی سلیم نیز آمیزش یافتند. تیره های بنی سلیم نیز منطقه ی طویل از اسکندریه تا برقع را آباد

کردند و هواره را در خود هضم نمودند و از این طریق عرب شدند. لواته، قبیله ی دیگر بربر بود که عرب شد. قبیله ی دیگر بربر که عرب شد «زناته» خوانده می شود. این قبیله در سایر گروهها کاملاً به تحلیل رفته اند، و اثری از آنها باقی نیست، چون تمام آنها خود را منصوب به بنی هلال یا بنی سلیم می دانند.

ج- تعریب جنوب مغرب: خارج از محدوده ی دولتهای عربی نیز، عربی گویان وجود دارد. در کشوری موریتانی، که اخیراً به «جامعه ی عرب» پیوست، بیش از پنجاه درصد مردم به عربی حرف می زنند. این تعریب گسترده نیز نتیجه ی آمیزش عرب ها با بربرهاست. این در حالی است که بخشی از مردم به لهجه های بربری حرف می زنند، اما زبان رسمی کشور، زبان فرانسوی است.

کشورهای سنگال و مالی نیز وضعیت شبیه به موریتانی دارند. دانشمندان عقیده دارند که در جنوب صحرا از منطقه ی شمال سنگال و منطقه ی نیجر، تا تیمبکتو (Timbukta)، و از بورنو (Bornu) تا دارفور منطقه ی انتشار عرب است؛ اما منطقه ای که در آن عربی گویی وجود ندارد از بورنو تا تیمبکتو است.

«ذوحسان» بزرگترین گروه بشری است که در این مناطق زندگی می کنند، و با لهجه ی عربی «حسانیه» حرف می زنند. این ها را حسانی ها، بنی حسان و عرب معقل نیز گفته اند. نظر دیگر این است که حسان به یکی از سه طایفه ی معقل اطلاق می شود. عرب این بخش افریقا را به قبیله های شاهین، هلال و معقل تقسیم می کنند. گویا عرب معقل همزمان به ورود بنی هلال به مغرب به این مناطق آمده است. آثار نوشته شده به به عربی «حسانیه» که معروف ترین آنها «وصف افریقیه» است که متاسفانه اصل عربی آن مفقود شده، ولی ترجمه های ایتالیایی، فرانسوی، لاتینی و انگلیسی و هلندی آن (که از روی ایتالیایی ترجمه شده اند در دست است.

نویسنده ی این کتاب «حسن الوزان» معروف به «لیو» ی افریقایی (Leo Africanus شیر افریقایی) است که در قرن شانزدهم می زیست. کتاب دیگر به نام «اخبارالانخبار باحنازالادبار» نام دارد که به قلم محمد بن احمد یور عاقل دیمانی نوشته شده است. نویسنده درباره ی نژاد عربی بنی حسان می گوید: «بین دانشمندان ما و نسب شناسان گذشته همچون سید محمد والد صاحب أنساب، مردم صحرا و شیخ او محمد السید، در این که بنی حسان نژادشان عرب است، اختلافی نیست». حسانی ها خود را از نسل جعفر بن ابوطالب می دانند. محمد بن احمد یور، سال ورود بنی حسان به منطقه را ۱۰۴۰ میلادی می داند. کتاب دیگر «الذهب الابریز فی التفسیرالکتاب الله العزیز» از محمد بن سعید الیدالی (م. ۱۱۶۶ هـ ق)؛ نیز کتاب «حله السیری فی انساب خیر الوری» از هموست. کتاب دیگر «طره الفیه ابن مالک» از علامه مختار بن بون؛ کتاب «شرح ملیح علی عقیده محمد بن یوسف السنوسی المسماء بأمر البراهین یدل علی بناهتها فی المعقول» از خدیجه بنت محمد عاقل (خواهر سید محمد بن سعید الیدالی).

در منطقه ی چاد، عربهایی از قبیله ی جهینه زندگی می کنند. قدیمترین اشاره به این مردم را در کتاب «المسالک والممالک» تألیف بکری (م. ۴۸۷ هـ ق / ۱۰۹۴ م) می بینیم. جاییکه بکری اینان را از حامیان بنی امیه در مقابل بنی عباس معرفی می کند. البته این به زمانی بر می گردد که این قوم در مصر بود. با اینحال حتا در قرن یازده اینان را مخلص خاندان بنی امیه می یابیم. گویا عربهای جذام که با فتح اسلامی وارد مصر شدند، از اسلاف همین اعراب باشند؛ چون در کتاب صبح الاعشای در شکایت حاکم «بورنو» از اعراب جذام سخنی در میان است.

گفتیم که علاوه بر اینها، در چاد از قبایل جهینه نیز سکونت داشتند. جهینه از قبایل جنوب است که در روزگار فاطمیان به مصر آمده اند و از آنجا راهی جنوب چاد گردیدند. از اینرو این عربها، به اعراب شرق افریقا

منسوب اند، نه به اعراب مغرب. تیره های از قبیله ی بنی هلال در دارفور، «وادای» و بورنو جایجا اند که گفته می شود از تونس به اینجا آمده اند. قبایل این منطقه را بنی حسن، بنی وائل، بنی راشد و محامید (محمودیان) خوانده اند. این در حالی است که وادای خود را از یمن می داند. بالاخره بعضی لهجه های ناخالص عربی، در مرکز افریقا (جنوب چاد، سودان و اوگندا) بوجود آمده که زبان شناسان آنرا «عربی ناخالص» یا (Piding-Arabic) می گویند. این لهجه متأثر از زبانهای افریقایی اطراف خویش - مثل زبانهای سواحلی - است. این لهجه برای سایر اعراب، بدون فراگیری قابل فهم نیست.

۱. تاریخ خط عربی

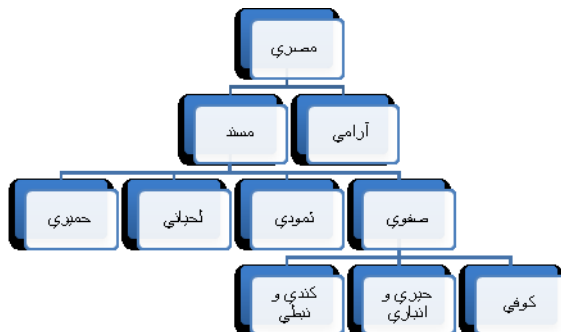
۱- خطوط قبل از اسلام

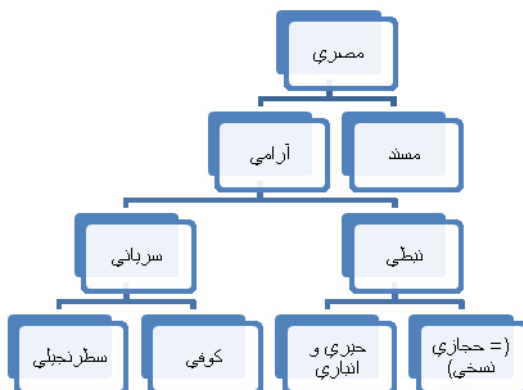
پیش از این دیدیم که هم اعراب جنوب (معینیان، سبائیان و حمیریان و فتبانیان) صاحب خط بودند؛ و هم نبطیان و آرامی ها (سریانی ها) که در شمال شبه جزیره قرار داشتند. خط آرامی مأخوذ از فنیقی، و آن مأخوذ از مصری قدیم است (به قول ویل دورانت از سومری ها). خط اعراب جنوب را «خط مسند» می گفتند، و اسنادی در دست است که نشان میدهد آنان هزار سال پیش از میلاد نیز صاحب خط بودند. برخی به این نظر اند که خط مسند نیز، در همان حدود، از خط فنیقی مشتق شده است. عده ای به این نظر اند که خط عربی از خط جزم و آن از مسند مشتق شده است. ۱۴ حرف جزم، با ۱۴ حرف مسند کاملاً همخوانی دارد.

در میان خطوط شمال شبه جزیره، خط سریانی است که آن مشتق از اصل آرامی می باشد. اما عده ای خط زبان سریانی را مأخوذ از خط نبطی دانسته اند. ولی، از آنجائیکه در نگارش سریانی، بجای حرکات از حروف

یونانی استفاده می شد، ازینرو بعید است که آنرا منشا خط عربی بدانیم؛ با آنکه عده ای، تاثیر عمیق آن را، بر انواع خط عربی، مسلم می دانند. اما، خط نبطی با خط عربی شباهت تام دارد. نبطی ها را عده ی آرامی، و عده ی دیگر عرب می دانند. ولی، پیش از این در مورد نسب این قوم به تفصیل گفته ایم. در حال حاضر می خواهیم بدانیم که خط عربی، از کدام خط مأخوذ است؛ از خط جنوب، یا از خطوط شمال (که همه به یک خط و آنهم آرامی بر می گردند)؟ در حالیکه بهار و تقی زاده، منشاء عربی را نبطی گفته اند، جرجی زیدان می نویسد: «خطی که از آنان [نبطی ها] بر جای مانده، مانند خط حمیری خوانده می شود.»

نظر محققین متقدمین اسلامی در مورد منشا خط عربی





تصویر مسند و کوفی

با وجود منشای واحد هر دو خط نبطی و مسند (فنیقی)، و با وجود شباهتی که جرجی زیدان ادعا می کند، امروزه اتفاق بر آنست که خطی که قرآن با آن نوشته شد، یعنی خط عربی شمالی یا خط حجازی، در حدود قرن دوم میلادی به صورتی در آمد که در اسناد قبل از اسلام می بینیم. کهنترین این اسناد کتیبه ی معروف به «لوح نماره» (شرق جبل الدروز) است که بر قبر امرئ القیس پادشاه لخمی حیره بنا کرده اند. تاریخ این لوح را ۳۲۸م تعیین نموده اند. عده ای آنرا نبطی متأخر گفته اند که حلقه ی وصل میان خط نبطی قدیم و عربی حجازی است. هم نسخ و هم کوفی همین منشا را دارند. به گفته ی انیس فریحه: انباط دو گونه خط داشتند: خط قدیم، خط متأخر. خط قدیم آنها منشای خط کوفی است که، نبطیان از آن در نوشتن اسناد تجارتي، در سنگ نبشته ها و در نقود استفاده می کردند. منشای خط نسخ، نبطی متأخر است که در آن به سرعت عمل اهمیت داده شده است. قول انیس فریحه: «خط نسخ، خطی است که میل به تقویس دارد و این خط همان خط مدور است؛ و کوفی میل به تربیع دارد یعنی زاویه دار

است و شکّی نیست که عرب از ابتدا دو نوع خط را می شناخته است: مدور نسخی، و زاویه دار کوفی و این هر دو خط با هم نشأت یافته و یکی از دیگری مشتق نیست و ظاهراً عرب خط قدیم نبطی را می شناخته و نیز خط آرامی را که انجیل ها بدان نوشته می شده مربع می دانسته که به سطر نجیلی معروف بوده است. زیرا خط زاویه دار دارای زینت و جلال است و شایسته است که بر بناها کنده شود و یا کتب مقدس بدان نوشته شود. «فرق بین خط نسخ و کوفی، در مدور بودن اولی و زاویه دار بودن دومی است.

تصویر نسخ و کوفی

برای خط نبطی که منشای عربی شناخته شده، نمونه های دیگری نیز کشف شده که مقدم بر لوح شماره اند: یک از آنها سنگ نبشته ی ام الجمل است که سال کتابت آنرا ۲۵۰م گفته اند. دیگری از حجر (در شمال حجاز) است که در سال ۲۶۷م نوشته شده است. از قرن قبل از ظهور اسلام کتیبه ی سه زبانه ی «زَبْد» (حدود ۵۱۱م) در دست است که به زبانهای یونانی، سریانی و عربی نوشته شده است. دیگری «نقش حران» یا حوران در شرق اردن است که در حوالی ۵۶۹-۵۶۸م نوشته شده است. این نوشته با خط نسخ قدیم شباهت فراوان دارد.

علی رغم ادعای محققین اسلامی که منشای خط عربی یا خط حجازی را مسند می دانند، هیچ شباهتی میان آن خط با خط عربی (نسخ یا کوفی) دیده نمی شود. در حالیکه شباهت خط عربی با کتیبه های ذکر شده در بالا را، که از اصل نبطی اند، نمی توان انکار کرد.

تصویر نسخ و مسند

عده ای در پی جمع بستن میان آرای محققین اسلامی و دانشمندان معاصر اند. اینان می کوشند، منشا خط نبطی را، مسند معرفی کنند (مولفان فرهنگ الوسیط، و ابراهیم جمعه مولف کتاب «دراسة فی تطور الکتاب الکوفیه علی الاحجار»). مع الوصف، امروزه در دو نکته تردیدی وجود

ندارد؛ نخست اینکه منشای خط عربی، شبه جزیره‌ی طور سیناست که مملکت نبطیان بود؛ دوم اینکه عرب حجاز و ناحیه‌ای که اسلام از آن ظهور کرد، فاقد خط بود. گویا قدما، نه صاحبان خط جنوبی، و نه صاحبان خط شمالی، هیچکدام را عرب نمی‌گفتند. کلمه‌ی عرب را که واژه‌ی سامی است به معنای صحرا و صحرا نشین دانسته‌اند که هیچگونه معنای نژادی نداشته، و از قرن سوم میلادی به تمام ساکنان (بهتر است بگوییم بدویان) شبه جزیره اطلاق می‌شده است. قرآن نیز کلمه‌ی اعراب را به همین معنا (بدوی) به کار برده (سوره‌های توبه و حجرات، آیات ۹۸ و ۱۵). گویا در تورات نیز- در سه جا- به همین معنا استعمال شده است. بدین ترتیب، خط و کتابت در سرزمین حجاز، اندکی قبل از ظهور اسلام وارد شده؛ از میان قریش هفده تن نوشتن می‌دانستند. به این ترتیب، به قول «انیس فریحه»، خط عربی از لحاظ زمان، جدیدترین خطوط سامی است که بیشتر از هر خط سامی دیگر، انتشار و شیوع یافته است.

۲- خط کوفی

با بسط سیطره‌ی اعراب، شهرهای بصره و کوفه احداث گردیدند. این دو شهر- در اصل- مراکز نظامی بودند که فرامین مدینه، و بعداً دمشق را به سایر بلاد مفتوحه، مخصوصاً خراسان و هند می‌رسانیدند. ازینرو در این دو شهر، به امر کتابت توجه فراوان به عمل آمد. خطی که منشای نبطی داشت، در این شهر کاربرد بیشتر یافت و در واقع تکمیل گردید. از همین راه، به «خط کوفی» شهرت یافت. به قول ابراهیم جمعه، عرب خطوط را بنام شهرها می‌شناختند. نبطی، حیری، انباری، مکی و مدنی. کوفی نیز از همین مبداست، چون اسلام با این خط از همین مبدا منتشر گردید. به قول او، این نامگذاری، در دوره‌ی شگوفایی علمی کوفه بوده، نه در دوره‌ی سوق و اداره‌ی لشکر کشی‌ها.

ولی عده ای، برای هر یک از خطوط کوفی و نسخ، منشاء جداگانه قایل اند؛ کوفی از خط سریانی، و نسخ از نبطی. گفته می شود که قبل از اسلام، خط کوفی را خط حیری می خواندند. چه اعراب حجاز آنرا از آن شهر عراق (حیره) فرا گرفته بودند؛ بعد از احداث شهر کوفه (سال ۱۷هـ-) به دلایلی که گفته شد- این خط، کوفی خوانده شد. اما خط نبطی و نسخ را از شام (ناحیه ی حوران) گرفتند. خط سطر نجیلی را از انبار به حجاز آوردند. همانست که خط حجازی و انباری خوانده می شود؛ و همین خط است که بعداً کوفی خوانده شد.

پس هر دو خط (نسخ و کوفی)، از دو منشاء، با فاصله ی زمانی اندک وارد حجاز شدند. از نسخ در نوشتن نامه ها و امثال آن استفاده می شد؛ از کوفی برای کتابت مصاحف، تزئین مساجد و کتیبه ی سکه ها. اسناد و شواهدی که از اوایل اسلام در دست است، نشان می دهد که این دو (کوفی و نسخ) یکی نیستند. قدیم ترین نمونه به خط نسخ، به سال ۲۳ هـ بر می گردد؛ یعنی شش سال پس از احداث کوفه. این نمونه، نامه ای است که از طرف یکی از عمال عمرو بن عاص، که برای اهناسیه- در مصر- صادر شده است. این نامه دو زبانه (عربی و یونانی) است. پس در کنار خط کوفی، خط نسخ نیز مورد استفاده بوده، چه بعید است که در فاصله ی زمانی شش سال خط نسخ از کوفی مشتق شده و مورد استفاده قرار گرفته باشد.

به این ترتیب، در اوایل، مصاحف را با خط کوفی می نوشتند. مشهورترین نویسنده ی مصاحف در عصر اموی، قطبه نام داشت. او خط کوفی را با چهار قلم می نوشت. پس از او- در عهد عباسی - ضحاک بن عجلان بود؛ ضحاک چیزی بر چهار قلم قطبه افزود. پس از ضحاک، اسحق بن حماد و دیگران اند که تا دوازده قلم به وجود آوردند؛ تا اینکه در عصر مامون به ۲۰ قلم رسید. اما فضل بن سهل ذوالریاستین- وزیر مامون- آنها را به ۲۴ رسانید که یکی از آن جمله «پیر آموز» یا فیر آموز بود. این رشد

اقلام ادامه یافت، تا ۳۰ (و به گفته‌ی بعضی) به هفتاد قلم رسید. اما حقیقت اینست که اینها در حکم اشکال خط و احد کوفی بودند. مبدع اصلی در این خصوص ابن مقبله است که در قرن چهارم می زیست. او شش خط را از خط کوفی استخراج کرد.

در واقع سه گونه‌ی خط کوفی وجود داشت: کوفی تذکاری، کوفی تحریری و کوفی مصحفی. به تدریج استفاده از خط کوفی - مخصوصاً از نوع تذکاری و مصحفی آن - کاسته گردید (به ویژه در شرق قلمرو خلافت). اما تا قرن دهم میلادی استفاده از کوفی در بلاد مصر و سوریه و عراق ادامه داشت. این به دلیل صعوبت و تشریفاتی بود که در نوشتن این خط به کار می رفت. به عبارتی دیگر خط کوفی یک اسلوب تذکاری و معماری است، در حالیکه خط نسخ دارای سهولت فراوان برای کتابت روی کاغذ است. ازینرو استفاده از خط کوفی، آهسته آهسته به نوشتن یادبودها، نوشته های آرایشی ساختمان ها، ظرف ها، سر فصل های کتابها، نوشته های رسمی و خوش نویسی، محدود ماند.

می دانیم که خط کوفی اولیه فاقد اعراب و نقطه بود؛ نقطه گذاری برای آسان سازی خواندن خط را، اعجام - یعنی رفع گنگی - گفته اند. اما اعراب که به علایمی گفته می شود حروف مصوت یا عله را متمایز می سازد. اولین کسی که به این کار دست زد، ابوالاسود دوئلی بود. پیش از او، چنین علایمی در خطوط کلدانی و سریانی دیده می شد؛ پس امکان اینکه ابوالاسود این روش را از آنها اخذ کرده باشد، بعید نیست. نقطه گذاری را به ابوالاسود، و علامه گذاری را به خلیل بن احمد نسبت می دهند. این کار ادامه یافت تا نصر بن عاصم لثی و یحیی بن یعمر - از شاگردان ابوالاسود - آنرا تکمیل کردند.

پس از اعراب و اعجام، مرحله ی تحسین و تزیین پیش آمد؛ این کار از پایان قرن دوم آغاز گردید. اصولی وضع شد و بنای علمی بر خط

گذارند؛ چندانکه در قرون پنجم و ششم به اوج تکامل خود رسید. در این راه از سادگی به پیچیدگی، تکلف و صعوبت گراییدند. خط کوفی که در ابتدا فقط اغراض دینی داشت، اینک بدست هنرمندان و هنر دوستان، از جنبه‌ی دایره‌ی استفاده‌ی عام پا را فراتر نهاد؛ وجودش به یک وسیله‌ی تزئینی، تفننی، غیر ضروری و تجملی تبدیل شد.

ابن مقله در تذهیب خط نسخ کوشید، و آنرا شایسته‌ی کتابت ساخت. عمر خط کوفی و تحول آن در جهت تکامل تا قرن ۱۲-۱۳ میلادی است؛ پس از آن، خط نسخ توسعه می‌یابد. با اینحال، در کارهای تزئینی و نوشتن سر صفحه‌ها و سوره‌ها، از آن استفاده می‌شد. از پایان قرن ششم، برای نوشتن قرآن نیز، نسخ را به کار می‌گرفتند. اخیراً در بعضی از کشورهای اسلامی به احیای آن پرداخته‌اند؛ از آنجمله در مصر توسط یوسف احمد (ملقب به استاد کبیر) به تجدید آن همت گماشته‌اند؛ در ایران نیز، پس از سال ۱۳۵۷هـ به این هنر باز گشته‌اند. در افغانستان بعضی خطاطان آنرا آموزش می‌دهند، و به ندرت در تزیینات به کار می‌بندند.

سرچشمه‌ها:

- ۱- سیر خط کوفی در ایران، دکتر علی ایمانی؛ انتشارات ذوّار تهران، ۱۳۸۵ ش.
- ۲- گلستان هنر، قاضی میر احمد منشی قمی؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ش.
- ۳- سهم ایرانیان در آفرینش خط، رکن الدین همایون فرخ؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران/ تهران، ۱۳۵۰ ش.
- ۴- ارزش خط و سیر تکامل تاریخی آن، عزیز محمدپور؛ تابش فرهنگ، ۱۳۸۶ ش.

- ۵- دستور خط فارسی، دکتر سلیم نیساری؛ سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴ ش.
- ۶- پیدایش خط و خطاطان، عبدالحمید ایرانی؛ انتشارات یساول فرهنگسرا، ۱۳۴۵ ش.
- ۷- زبانهای مردم جهان، میشل مالرب / عفت ملانظر؛ انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.
- ۸- سبک شناسی، محمد تقی بهار؛ انتشارات امیر کبیر؛ چاپ نهم، ۱۳۸۲ ش.
- ۹- در آمدی بر چگونگی شیوه‌ی خط فارسی، دکتر میر شمس الدین ادیب سلطانی؛ انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۴ ش.
- ۱۰- فرهنگ املائی و دستور خط و املائی فارسی، دکتر جعفر شعار؛ انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- ۱۱- زبان شناسی عربی، دکتر محمود فهمی حجازی / دکتر سید حسین سیدی؛ انتشارات آستان قدس رضوی، تهران ۱۳۷۹ ش.
- ۱۲- تحفه‌ المحبین، یعقوب بن حسن سراج شیرازی؛ دفتر نشر میراث مکتوب فرهنگی، تهران ۱۳۷۶ ش.
- ۱۳- املا و انشای زبان دری، پوهاند رسول رهین؛ سلسله‌ی نشرات شفا، اُسلو ۱۳۸۲ ش.
- ۱۴- تاریخچه‌ی مصور الفبا و خط، ژرژ ژان / اکبر تبریزی؛ شرکت انتشارات فرهنگی علمی، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- ۱۵- فرهنگ معاصر هنر، رویین پاکباز؛ فرهنگ معاصر چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۳ ش.
- ۱۶- اطلاعات عمومی معین، سعید قانع و مینا احمدی؛ انتشارات ساحل، چاپ پنجم، تهران ۱۳۸۲ ش.

